

که این خاییدن سواک بمنموغ عالیه برای فعل عالیه است رضی الله عنهما که یک باری در حالت صحت حضرت سواک میکرد پس بعد از آنکه آب شسته و در عالیه نخست سواک آنحضرت در دهان خود تبلیغ کرد پس شست و بجزفت داد اما عوایت در نجاست که می فرماید که سواک را مضع کون و برین که مضع کتم تا آسان گردد برین موت و درین غایت تشریف و اکرام است مرعایشه صدیقہ رضی الله عنهما و طلبا محبت است با وی در حساب مومنین و شرح این سخن در بیان این معنی از حسن بصری رضی الله عنہ نقل میکند که گفت چون مکرده بود موت بیک طبیعت آسان گردانید خدا تیبکا از انبیا و دوستان خود بقا خود و بر چیزه که درست داشتند از تحن و کلمات و امدادات و اعانات حتی که نفس یکی از ایشان کشیده میشود از بیان دوستی و دوستی و شوق است بیوت بجهت آنچه تمثیل کرده شده است و حاصل شده است هر او را از شوق و ذوق و خود را حاد و مومنین فرموده است که مومن بخیر است بهر کشیده نفس و وی حمد میگویی مر خدا تیبکا را چه چاک انبیا صلوات الله و سلامه علیهم جمعین خصوصاً انبیا علیہ الصلوٰت و الفضل و من ائمتنا و کلمات ائمتنا و جریان سنت الهی تحیر انبیا در موت و بقا زنده است هم برای این صلوات است که تحقیق خوشحال شد و در حجت و نفس گرفت بعد از آنکه رضی الله عنهما در خیال محبت محبتی که بوی داشت چه محبت ذیل الم است و بیت یقین میدان که شیران شکاری درین راه خسته از مورباری و در سن از عالیه رضی الله عنهما آمده که رسولی اصلا الله علیه و سلم فرموده تحقیق آسان کرده شد برین موت زیرا که دیدم باض کف دست عالیه را در پشت و در صورت دیگر آمده از این سعاد غیره در سلاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده تحقیق دیدم من و اولاد نبوت هستی که آسان کرده شد برین سبب آن موت گویا می بینم هر دو کف دست عالیه را و معلوم شده است که محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرعایشه را در غایت مرتبه کمال بود تا آنکه سرخی توانست کرد از آن پس متمثل ساخته شد عالیه برای بوی در حجت تا آسان شود بر او موت بجهت آن زیرا که از هنگام خوشی در قیام محبان و ذوق دوستان در دیدار دوستان است و تحقیق پس برود که از آنحضرت علیه السلام کدام یکی از مردم محبوب تر است نزد خدا فرمود عالیه گفت از مردمان کسیت فرمود پدروی و لهذا چون گفت عالیه رضی الله عنهما در اجابای مرض آنحضرت علیه السلام در این فرمود آنحضرت بل دار اساه اگر بپرسد تو ای عالیه پیش من دین زنده باشم نماز کن و من کلم ترا

این سخن گران آمد بر عایشه و گفت دوست میداری تو فراق مرا و مقصود آنحضرت علیه السلام آن بود
 که چون رفتن خود را ازین عالم دانسته بود خواست که عایشه پیشتر که از وی رود دوران عالم بختی شود
 و حاصل کلام صاحب موجب کدینه است رحمه الله علیه و ناشی است از غایت ترقی و فوق و وجدان
 فایده و از آنچه واقع شد در ایام مرض فریب بروز رحلت آنست که انس روایت میکند که کشف کرد آنحضرت
 علیه السلام برهه را که بر در خانه گرفته بودند پس نگاه کرد بجانب مردم که در مسجد بودند ز نماز فجر و ابو بکر
 عنه نماز میکرد با ایشان پس باستاد آنحضرت در حالتی که ناله میکند به سوی ایشان گویا که روی و سه
 ورق مصحف است تشبیه و ادروی شریف او را در نکافت و نورانیت بوق مصحف و چه خوش شبیهی است
 صلوات الله علیه و سلم پس قسم کرد آنحضرت و چون استیاده بود گمان برود صاحب که بیرون خواهد آمد پس
 خوشحال شدند و شاد گشتند و از غایت فرح و سرور خواستند که از نماز برانید چنانکه شاعر گفته + مع
 نماز نگذارم ترا سلام کنم و ابو بکر خواست که از جای خود بترسد پس اشارت کرد به سوی صحابه
 که بحال خود باشند و تمام کنید نماز خود را پس فرود نشت پرده را و دفات یافت در همان روز صلی الله علیه
 و سلم و از آنجمله آنست که نزول کرد جبرئیل بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از وفات بسبب روز ولادت
 آورد از جانب حق که پروردگار تو حیل و علا پس هر که چگونه میبای تو خود را یا محمد و این در در مشبه بود
 پس ملک الموت آمد و استیزان نمود و روایت است از ابو هریره که جبرئیل علیه السلام آمد نزد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در مرض و که قبض کرده شد در وی و گفت خدای تعالی ترا سلام میفرستد بر تو
 و میگویی چگونه می یایی خود را و چه حال داری فرمود در دناک میایم خود را یا امین الله و در بعضی روایات
 آمده که فرمودی یا بم یا جبرئیل منم و اندر کین فرمادی آن روز باز آمد و همچنین بر سید جبرئیل و آن
 جواب داد آنحضرت علیه السلام در روز سوم آمد و همراه وی ملک الموت است و گوی دیگر اسمعیل نام که
 بر بغداد هزار و برواتی بر صد هزار ملک حاکم است و هر یکی از ایشان بر بغداد و هزار یا صد هزار ملک
 حاکم است با وی همراه بود و گفت یا محمد خدای تعالی بخواند ترا سلام و میفرماید چگونه میبای خود را و فرمود
 میایم در دناک پس آنحضرت این گیت که باشت یا جبرئیل جبرئیل گفت این ملک الموت است
 یا رسول الله و این آخر عهد من است بر بنی بعد از تو و آخر عهد است بدینا و نخواهم آمد بر هیچ کس از اولاد
 آدم علیه السلام بعد از تو و فرود نمی آیم بر زمین بعد از تو پس یافت آنحضرت علیه السلام سکه قنوت و سخن

بجای

و شدت آنرا و نزد آنحضرت علیه السلام قدمی بود پر آب و می ماند اخت دست مبارک بر آب و مسح
 میکرد بدان روی مبارک خود را و میفرمود اللهم اغنی علی سكرات الموت و در روایتی علی سكرات الموت
 مدد روایتی آمده که می فرمود لا اله الا الله ان للموت سكرات و گفته اند که سكرات موت بر آنحضرت چنان
 دشوار بود که گاهی کسی سنج و گاهی زرد می گشت و گاهی دست راست و گاهی دست چپ می کشید و چون
 بر رخسار برافزایش نشسته بود و قصه مسواک که سابقا نوشته شد در نیوقت بود و چون رفت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم ازین عالم این کلمه فرمود اللهم رب اغفر لی و اغفر لی المرقت الاعلی عایشه میگویی در حدیث
 عتبا که این آخر کلام است که شنیدم از آنحضرت علیه السلام و در مواهب از سبب آورده که گفتید
 در بعضی کتب و اقوی که اول کلمه که تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت تشریف طهر علیه السلام کبر
 و آخر کلمه که تکلم کرد و الرفیق الاعلی بود و از امام سلمه رضی الله عنهما آمده که گفت اکثر حدیثی که رسیده است
 علیه و سلم در فعل موت کردن نماز بود و احسان به مالیک تا وقتیکه طویله میگردد سینه او و کار میکرد زبان
 او در روایت انس رضی الله عنه آمده که بود وصیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که حاضر شد او را
 اموات و صلوات و مالکات ایماکم تا آنکه یغیر غم میکرد باین کلمه در سینه مبارک خود و در نیکو زبان او
 روایت کرده شده است که استیندن کرد بر آنحضرت ملک الموت پس در راه بروی او ایستاد پس سر
 و گفت یا رسول الله یا احمق شایسته فرستاده است مرا بپوش تو را امر کرده است که فرمان بدهد است
 کنم ترا بهر چه فرمائی که قبض کنم روح ترا قبض کنم و اگر فرمائی قبض نکنم خدا بیجا نمی سازد است
 ترا پس جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد خدا تعالی مشتاق است بسوی تو و میخواهد ترا پس فرود آنحضرت
 علیه السلام پس در گذران ای ملک الموت کاری که امر کرده شده است ترا گفت جبرئیل آن آخری
 سیر کردن من است زمین را و تو بودی حاجت من از دنیا و بر تو می آورم بدینا بلیت رفت
 بر روی سوزن لعنت تو حقی بحین و در نیکی بودی نسیم سحری بود عرض پس نهاد عایشه مبارک
 آنحضرت علیه السلام را بر بالین و برخاست و حالیکه میزد بر روی خود و از این عباس رضی الله عنهما منتظر
 است که در روز وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق شایسته از مرد ملک الموت را که بر زمین نزدیک
 جیب من محمد و همیشه از آنکه می آید از آن روح و می آید از آن روح و می آید از آن روح و می آید از آن روح
 قال نفس با روح از بیرون خانه پر صورت اعزالی با استناد و گفت سلام علیکم اهل بیت النبوة و صلوات

و مختلف اللمای که اذن میدیدم تا در ابراهیم رحمت خداوند بر شما باد فاطمه زهرا رضی الله عنها را با رسول
صلی الله علیه و سلم بود جواب داد که پیغمبر بحال خویش مشغول است و حالاً وقت ملاقات نیست با من
اوان طلبید و همان جواب شنیدم با رسوم ازان طلبید و با او از بلند طلبید چنانکه هر کس که در آن خانه بود از
همیت آن آواز بر خود بلند حضرت بهوش باز آمد و ایشان مبارک بکشاد و پرسید که چه میشود و
حال را به عرض شریف رسانیدند فرمود ای فاطمه در پیشی که این کسیت این شکنند و لذات و قطع
کنند و از رویای شهوات است و بفرق جماعات و مویه گردانند زوحات و حرم کنند و بنین و بنات
است فاطمه رضی الله عنها چون این شنید بگریست فرمود ای دختر من گریه کن که بجز عیش بر کار
تو گریه میکنند و بدست مبارک اشک از حیره فاطمه رفته الله عنها پاک کرد و دلدار بیاه بشاء تبارک
و در بعضی روایات حدیث خبر موت آنحضرت و گریه فاطمه و تسلیم آنحضرت او را که تو بیشتر لاحق میشوی
بین و تو سد ناراحت خواهی بود در بزوقت آمده و گفت بار خدا یا ویر در عقارت من مصری گشت
فرمانی فاطمه گفت و اگر یاد فرمود آنحضرت نیست هیچ کرب و اندوه بر پر تو بعد از او در یعنی اگر نه
سبب شدت الم و مصوبت و جمع بود و بواسطه علاقه جسمانی و تعلقات که لازم بشریت است میباشد
انگاه با فاطمه فرمود که سپهران خود را پیش آر پس فاطمه حسن و حسین را عظیم التحیه و الا رضوان شریف آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم آورد چون او را بد آنحال دید ناگه گریه آغاز نهادند و چنان گریه و زاری کردند که آنحضرت
ایشان هر که در خانه بود دیگر گشت آنحضرت علیه السلام ایشانرا پرسید و در باب تقطیر و احترام و محبت
ایشان صحابه تمام است را و محبت فرمود در روایتی آمده که آنها که در حجره بودند نیز گریستند چون آواز گریه
ایشان بگوش مبارک رسید آنحضرت علیه السلام نیز گریست ام سلمه گفت یا رسول الله گنا بان گنا
داینده تو مخفور گشته موجب گریه چیست فرمود گریه من بر برای جسم و شفقت برست است که با ابا عبد
من حال ایشان چه گناه خواهد رسید بعد از ان عالیتر پیش رفت و گفت یا رسول الله چشم مبارک
کشائی و در من نگاهی فرمانی و وصیت کن چشم مبارک حضرت بشاء و فرمود ای عالیتر من نزدیک شو
فرمود که در روز که وصیت کرد همان است باینکه بواجب ان عمل کنی و خصمه نیز پیش رفت و یاد فرمود
که با عالیتره کلام فرمود با خصمه نیز گفت و تمام از واج مطهره را وصیت کرد بعد از ان فرمود برادر من علی
را یارید علی بیاید بر بالین آنحضرت چشمش دست و سر مبارکش را بر زانوی خویش نهاد و الله سر فرمود

پی

علی فلان یهودی پیش من چندین مبلغ دارد که از وی بر سه تجیزه شکر اسامه لقرص گرفته بودم
 زنه که حق او را از زمین او ادا کنی و فرمود ای علی تو این کسی خواهی بود که در لب عرض کوثر بن بر سه
 و بعد از من مکر و بات تو خواهد رسید باید که دل تنگ نشوی و صبر کنی و چون به بینی که مردم دنیا اختیار
 کنند باید که تو آخرت را اختیار کنی و در روایتی آنکه فرمود وفات و صحیفه یازدهم برای تو وصیتی نمودم
 علی گوید رسیدم که تا من برسدیم که من اسباب کتابت اینها سازم آنحضرت از دنیا نقل کند و
 من بدولت وصیت وی کردم گفتیم یا رسول الله هر وضعی که می خواهی بکن که من یاد کنم فرمود
 الصلوات مملکت ایانم و در روایتی آنکه فرمود الله انما ملکات ایانکم لیسوا ظهورهم و اشیاء الطیور هم
 الینوام القول علی ریحی الله عنده گوید که حضرت با من سخن میگفت آنک درین و من و من سیر پس حال
 بردی استغیثه در زمان از پس پرده بیطاعتی نمودند و من نیز تحمل آن بدستم که ویرانان جان بنام
 گفته امی عباس در ریاب عباس آورده با گدگر در سخا باندیم ذکر ندا کلمه فی روضه الاحباب کتب
 حر و ف گوید عفا الله عنه که سابقا گذشت که عایشه رضی الله عنها فرست کرد که قبض روح آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در کنار من شده است و مشهور هم همین است و اینی ریش را محمد ثانی توضیح نموده اند
 در اینجا روایتی است آنکه که سربارک آنحضرت آنوقت در کنار علی بود رضی الله عنه که حاکم و من سحر
 از طرق متعدده آورده اند و از بیانی که کرده شد ظاهر گذشت که علی رضی الله عنه آمد و بر بالین آنحضرت
 نشست و سربارک آنحضرت بر بازوی خود نهاد و ظاهر میشود که آنحضرت همین است و معانی که
 درین دو مضموم است که سربارک بر بازو نهاد و بارکنار نهاد سهل است اختلاف در لغت و است
 بعضی بر بازو نهاد و روایت کرده اند بعضی در کنار پس گویا عایشه رضی الله عنها بجهت قرب زمان
 وفات خزانم کرد چنانکه سابقا مذکور شد که سربارک بر بالین نهاد و برخواست در حالی که سربارک
 خود را عظم آورده اند که چون ملک الموت در صورت اعرابی آمد و اذن طلبید فرمود بگو تیرا در
 پس در آمد و گفت سلام علیک ایها النبوی بدستیکه خدا بفرستاد بر اسلام بسیار نمود فرموده است که
 قبض روح تو کنیم باذن تو فرمود ای ملک الموت قبض روح من کنی تا زمانیکه برادر من جبرئیل
 علیه السلام نزد من بیاید پس جبرئیل آمد گریان اشک در فرمود ای دوست مرا در حال چنین نهادی
 جبرئیل گفت ای شایسته باد ترا که چیزی آورده ام حق تو را فرمود باک دوزخ که روح مطهره جیب من

آسمان خواهد آمد نقش و درخ را میران دومی کرد بخورین که خور ایپا را نیند ملائک را خطاب آمد که بخورین
و صفت در صفت باستید که روح محمدی آید و مرا حکم شد که بر زمین بود و حبیب مرا خبر کن که حق تعالی فرمود
که شبست درام است بر جمیع انبیا و مهتم تا زمانیکه تو در دست تو در انجا در آیند و فریاد می قیامت پند ان است
تو تر خواهد بخشید که راضی شوی پس فرمود ای ملک الموت بیشتر بیا و آنچه ما مور شده بکن پس ملک الموت
روح اطردوی را علیه السلام قبض کرد و با علی علیه السلام بر دو گفت یا محمد اه یا رسول بپ العالمین
یا علی ابن ابیطالب رضی الله عنه منقول است که گفت من از جانب آسمان با او از و محمد ای شنیدم که ملک
میکرد و از عالیه رضی الله عنه آورده اند که چون روح مطهر مطیب آنحضرت مفارقت کرد از پنجان بوی خوش آورد
شمیدم که هرگز مثل آن بوی خوش شنیده بودم پس ویرا بر وجه پوشانیدم و در لحظه روایات در
شد که ملک پوشانید در روایت کرده شده است از امام سلمه که گفت نهادم من دست بر سینه مبارک
آنحضرت روزیکه وفات یافت پس که شبست بر من چند جمیع که طعام می خوردم و در فتنه بکنیم و نیز در بوی
شک از دست من و بصحت رسید که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم جلالت فرمود فاطمه زهرا زهرا بگریز
غذای نمود و فرمود یا ائمه دعوت حق را اجابت فرمودی و ائمه بخت الغرورس نزول نمودی و ائمه
خبر مرگ ترا خبر نیل که رساند و ائمه بعد از تو جی بر که فرود آید و جبرئیل بر که اید خداوند روح فاطمه را بر روح
او رسان با خدا یا ما بر رسول خویش قرین گردان بار خدا ما را از ثواب حبیب خویش بی نصیب
دارد و در ذقیامت از شفقت او محروم گماند از رو گویند که بعد از گذشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
برگز فاطمه رضی الله عنها ای کس خندان ندید و عالیه صد لقه رضی الله عنها نیز زاری میکرد و میفرمود
در بیخ ازان پیغمبر است که خضر را بر غنا و در نشی را بر تو نگرسه اختیار کرد و صیحت ازان دین پرور است که
یک شب تمام از غمم بر ایم و نام است بر لب راحت تحفت و همواره بقدم نبات و قرار در مقام ضعیفان
در محرابه نفس استقامت و نیز در قرار نمود و هرگز بدیده التفات بجانب منیبات نظر نکرد و هرگز غنا
سامت و طالت از اید او اظهار برداشتن غمیر بیشتر شبست و هرگز ابواب بر و احسان و فضل آنگاه
بر روی کار باب فقر و احتیاج نیست و در ازان در مثال او بغرب سنگ و پیمان شکسته شد و پیمان
مبارک می بعضا به حوادث و کالیته شده شکم با کیش را دور و در متالیح از زمان جو سیر شده و از ناحیه
خانه آوارگی شنیدند و هیچ گویند را نیند و نه گفت اسلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و بركاته

منع

کل نفس الله الموت وانما تؤفون اجورکم یوم القیمه برائید که هر معصیتی را نزد خدا تکیه غرای و تسلیم
 و بر فایده را خلق است پس وائق با سینه سجده و باز گردید بوی و جنوع نما میزد و بعضی میگویند که
 بحقیقت معصیت زده کسی است که از خواب محروم باشد و اسلام علیکم در حقه الله و این او از ملائک
 بود تقریر میکرد در امر مردی شهب الخیمه صلیح پس گذشت کرد شمس مردم را ابو بکر است پسر عثمان
 کردی سه صحابه و گفت بدستی مرخدا را خواست از هر معصیت و عوض است از قیامت و خلعت است
 از هر ملائک بسوی خدا باز گردید و پس از غیبت کینند و نظر خدا بسوی ملائک و معصایب کسی است که
 جبر کرده نشود معصیت او بعد از این گفت و بر گشت پس گفت ابو بکر و علی رضی الله عنهما این حضرت بود
 علیه اسلام بعزیزه شما آمده و آورده اند که صحابه بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سراسیمه و جبر
 گشته گویا عقل ایشان مسلوب گشته و حواس عاقل شده بعضی را زبان بسته شده و هوش و منطق
 نمانده عثمان بن عفان نیز ازین قبیل بود چنانکه آورده اند که عمر رضی الله عنه بروی گذشت و سلام کرد
 وی سلام می شنید و جواب سلام می نداد احدیث و بعضی با مانده شده و طاقت شنیدن نداشتند
 چنانکه علی مرتضی رضی الله عنه و بود اثبت و شمع ایشان ابو بکر و با وجود آن میرنجبت اشکری است
 بر میرفت آه و ناله او و این است دلالت کرده بر شجاعت ابو بکر رضی الله عنه و بعضی مرغی و لا خوش
 و کامیده از عالم رفتند و بعضی دعا کردند که خداوند ما را کور سازد که طاعت نظر بر روی دیگران نماند
 و چند آن فریاد میکردند که حاجیان در تلبیه احرام فریاد میکنند و عمر اختلاف نقش بکس راه یافت
 که فریاد میکرد و سوگند میخورد که رسول خدا نمزده است و لیکن او صفت شده است همچون صفت موی
 علیه اسلام و در روایتی گفته بودند دیدار زنته چنانکه موسی رفته بود و گفت ای بیدارم که آنحضرت
 علیه اسلام چندان در دنیا ماند که دست و زبان منافقان برد و بعضی منافقان میگفتند که اگر محمد پیغمبر
 بودی وفات یافتی عمر چون این سخن بشنید تیغ بر کشید و بر روی سجد با ستاد و گفت بر کس که گوید
 که پیغمبر مرد یا این شمشیر و همیشه سازم پس مردم شنیدن این سخن در شاک و شبه افتادند و موت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسما ریت عمیس بست در دو گفت مبارک آنحضرت در آورد و مهر نبوت
 را نیافت آواز بر آورد که مهر نبوت مرتفع گشت در آنحضرت علیه اسلام از عالم انتقال نمود و نقل است
 که در آن ساعت ابو بکر صدیق در خانه خود بود که در محله شمع از او مدینه بر چون ازین واقعه خبر یافت

سوا شده و پتعیل رو بچهره عایشه رضی الله عنها آورده و در راه میگفت و میگفت و همراه
 و انقطاع همراه تا پیش شرف در راه دید که مردم پریشان مانند هیچ کس لقمه نشد و سخن نکرد
 و بچهره عایشه در راه مبارک از روی شرف بر پشت و بر پیشانی نورانی بوسه داد و در وقتی که
 نماز من خود را بر من مبارک آنحضرت و بوی بوی مرگ را و گفت و انبیا و بعد از آن سر بر آورد و
 بگریست بار دیگر بوسه داد و گفت و انبیا باز سر آورد و دیگر گریست بار دیگر تقبیل کرد و گفت و خطیب
 و گفت یا ای امانت بر این طبت حیوا میتا مادر و پدر من بخدای تو یاد خوش و پاک بودی هم در هنگام
 حیات و هم در وقت حیات گفت یا جمع الله علیک مؤمنین اما ان الله اتی کتبت علیک فقد وجدته
 جمع کند خدا شیخ بر تو و موت اما ان موت که بر تو نوشته اند یافتی آزاد و نوازان بزرگتر است که ترا وصفت
 کنند و بالاتر است از آن که بر تو بگردند اگر زمام اختیار بدست ما بودی نفس خود را فدای تو میکردیم
 و اگر نه آن بودی که تو نمی کرده ما را از کجا و برست بر آئینه چند آن میگویی که از چشمها چشمها روان
 شد بار خدا یا از ما سلام برسان و یا محمد را نزد پروردگار خود یاد کن و در قول ایی که لا یجمع الله
 علیک مؤمنین اختلاف کرده اند که چیست مراد از آن یعنی گفته اند که اشارت کرد بان قول بر دیگری که گمان
 برده که وی نزدیک است که بیاید و بر دست مراد از آن بر آنکه اگر این صحیح باشد لازم آید که بار دیگر بر پس
 خبر داد که وی بزرگتر است که جمع کند خدا شیخ بر وی و موت چنانکه جمع کرد بر آن قوم که مرون آمدند از
 و یا خود از ترس موت و مراران بودند پس میرانند ایشان را سپهر زنده گردانید یا مثل آن کسی که گشت
 بر قریه و گفت چگونه زنده میگرددان خدا تعالی پس میرانند او را خدای باز زنده کرد با قصه عزیز بن عمر
 علیه السلام و یعنی گفته اند که مراد است که نمی سبب موت دیگر در قبر همچو دیگران که زنده گردانیده میشود
 برای سوال باز میرانیده میشود و یعنی گفته مراد دیگر موت شریعت است و یعنی گفته که مراد موت است
 کرب و اندوه است یعنی طاقی نمی شوی بعد از کرب امر و زکری دیگر را چنان که در جواب فاطمه رضی الله
 عنها فرمود لا کرب علی ابی الیوم در فتح الباسه این معنی گفته و مناسب موجب گفته که قول اول
 اویح و سلم اجوبه است و قیام که این باعتبار است که لفظ محمول بر ظاهر میشود و ظاهر است موت دیگر
 نیست بروی و بعد از جریان شریعت الهی مراد وقت موت زنده گردانیدن بعد از آن چنانکه در حدیث
 آمده است که من گریه ترم بر پروردگار خود که بگذارد مرا در گنجی و بعد از آن حیات باقی و ستر خواهد بود

تاریخ

وemat بران ظاهری نخواهد شد پس این سخن اشارت است بحیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مسئله در تاریخ مدینه مطبوعه شرح و بسین شده و اگر خدا خواسته باشد در آخر این کتاب نیز ذکر کرده شود پس ابو بکر از درون محراب بیرون آمد و عمر را دید که در میان مردمان ایستاده میفرمود که بخیمبر علیه السلام فوت نشده است و وی فوت نمیشود تا آنکه می کشد منافقان را و ایشان ظاهراً کرده بودند و در خلافت بقوت آنحضرت علیه اسلام و بر داشته بودند سر نامی خود را پس فرمود صدیق اکبر رضی الله عنه یک نوبت بعمر رضی الله عنه که نشین عمر امتناع آورد پس فرمود صدیق ایها الرجل با تا که خیمبر علیه اسلام فوت شده است نشنیده که با رجعت در کتاب که که خوشی با وی خطاب فرموده است که آنکس میت و انهم میتون و فرمود و ما جعلنا بشر من قبلک ان یخلدوا ان یخلدوا ان یخلدوا بر منبر رسول صلی الله علیه و سلم بر آمد و مردم همه عمر را گذارشته با ابو بکر توجه نمودند صدیق رضی الله عنه خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای حق سبحانه و درود بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و فرمود حکمی پرستید محمد پس بدستی که محمد علیه اسلام وفات یافت و کسی می پرستید خدا عزوجل آید وی نیز آمده است که هرگز نمیرود این کریمه خواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افغان او نقل الخطبه علیها کما تا آخر و آنکس است و انهم میتون پس همه مردم این دو آیت را از ابو بکر فرما گرفتند و چنان خیال کردند که این آیات امر و نازل شده پس می خواندند تا از او کوچکی مدینه مطهره گوید امر و نازل شده بعد از آن عمر رضی الله عنه نیز خطبه خواند بگفت ایها الناس ان مقاله که من و پروردگار میگفتم سخنان است که گفتم و الله غنی یا بکم آتر در کتاب خداوند و در عهد رسول خدا ولیکن پس در هشتم که بزید رسول خدا و تدریس کند کار و بار ما را و بعد از ما میرد پس اختیار کرد خدا عزوجل مر رسول خود را آنچه نزد او بود و غیر آنچه نزد شما است و این کتاب حدیث است و هدایت کرده است بان رسول خود را صلی الله علیه و سلم گفت ابو نصر بعد این قول عمر و حال وی از محبت خیمبر آنچه وارد شد بر او و فوت فتنه و ظهور منافقین پس چون مشاهده کرد قوت یقین صدیق اکبر را شکین یافت از آن و از عمر رضی الله عنه نقل است که میگفت چنان سوگند گویم این آیت را من نشنیده بودم تا از ابو بکر استماع نمودم هرگز بر من مستولی گشت و قیامم در این عمر گفتم رضی الله عنه که گویم بر او با پرده بود که بواسطه خطبه نبی که بر داشته شد پس ابن مدینه مطهره و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم دل بر وفات رسول نهادند

و در جمیع نمودند و گفتند انانته و الیه راجعون بعد از آن ابو بکر صدیق رضی الله عنه تقریر و تسلیم
 اهل بیت رضوان الله علیهم جمعین سبک آورد و فرمود کار غسل و تجنیز و تکفین تعلق بشما دارد
 و شما یان قیام دارد خود یا اگر بر مهاجرین و اشراف انصاریه بنقیضه بنی ساعده بقرار دادن امر
 خلافت که جسم مهم دین و واقعه وقوع خلافت و نزاع و موجب نظام و اقامت مهم اسلام بود
 مشغول شد و تفصیل کلام درین مقام خلیس خود مذکور است و بجا آنکه در مهاجرین و انصاریه
 اتفاقا که گفتند انصاریه و شکر امیر پس بحدیث الایمه من قریش ثابت شد که امامت حق بشر
 است و چون تقدم و رجحان ابو بکر رضی الله عنه در اذبان نشسته بود خصوصاً در ایام مرض شریفانه
 تقدیم وی رضی الله عنه بر نماز و غیر آن قرار بر ابو بکر بایت جماع بران مستقر شد بقیه سیاق
 گذشت که آنحضرت علیه اسلام در مرض موت سکره موت را یعنی سختی شدت آنرا دید و میفرمود اللهم
 اعنی علی سکره الموت و از نمانده ما بقدر رضی الله عنهما می آید که گفت من رشک میجویم کسیکه
 با منی میبرد بعد از آنکه از شدت موت آنحضرت دیدم صلی الله علیه و سلم دستم که شدت مردن آنحضرت
 زیرا که با منی مردن بهتر بودی حق تعالی برای حبیب خود آنرا اختیار کرده و این مسکین را از حدیث
 رضی الله عنهما این سخن گران می آید چه شدنی که بر آنحضرت بود کدام بود همین بود که ای دور قدح
 نمانده بودند دست مبارک در آن میگرد و روی مبارک خود را مسح میکرد و تغییر می در رنگ رخساره آنحضرت
 راه می یافت و عتی بر روی مبارک می نشست اینچه شدت است شدنی که مردم را در وقت مرگ راق
 میشود نوعدیگر است نعم بر هر تقدیر تغییر بود شریف راه می یافت در اذبان علو مقام بر حکم
 عادت انامان تعاقباً کند که این جسم نینبوی و بعثت از حق را در بنیاب کلامی عالی است که وجود
 مستعد در بیان حال شریف نموده بنیطلب عالی را بیان نموده است جزاه الله خیر او چه اولی که
 ازین دریافت الم و کرب شدت که اگر آنرا سکره موت نام کرده اند بسبب اعتدال مزاج شریف از جهت
 ادراک و احساس بود چون مزاج شریف نبوی در نهایت بود اعتدال بود لاجرم ادراک و احساس
 او عالم اکثر و جبران او انار از انما و فر بود و از نخبه فرمودت کرده می شوم من چنانکه تب
 گروه میشود و کسب بشما چون معتدل و برابر باشد و گفته میزان و حاصل گردد و یکی از انان بنیاب
 چیز که اگر چه قل فکیل باشد نظر شود سبیل و اشراف و وجه ثانی آنجا بحیث فوت تعلق روح ببدن شریف

تبع

و تعلق او به نفس کریم وی بود مزاج شریف وی صلی الله علیه و سلم ماده صلیه صورت حیات و قوام
 حقیقت آن در چون انقطاع پذیرفت آن تعلق از جسم مقدس و نفس کرم سخت آمد المجدالی آن است
 از جهت غایت تعشق و تعلق که در پشت بدان سو هم آنکه معامله در جریان مثل این وصف و حال بر
 رسول صلی الله علیه و سلم تسلیم است مراست را در نمازات امثال این شد آنکه با وجود بودن و
 بیب خدا و عز و اکرام خلق بر او بر نصیوت و صف رود آسان میگردد و کار در برداشت سکرات
 چنانکه اشارت قول عایشه رضی الله عنها باین معنی است چهارم آنکه حقیقت شریفه آنحضرت صلی
 علیه و سلم جامع حقایق تمامه است بلکه سایر کائنات است منشاء و جودات صلیه فرعیه است و سایر
 است در سایر حقایق جوهر اعراض و ارواح و جسم پس گویند فراق روح شریف او از جسم لطیف
 فراق هر روح است هر چه در حیات مرحمی را پس آنچه حاصل شد از شدت و کربت آنکه
 از بسیار و قطره است از بحر جسم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم حامل جمیع احوال و بردارنده تمام
 افعال است و رجوع همه باوست و پناه همه بدو چنانکه قول است سبحانه عزیز علیه ما غنم حر لیسناظر
 در آن است پس ظاهر شد اثر آن احوال و افعال و غمها و اندوهها در نوبت که محل برداشت
 احوال و افعال است و لهذا چون جبرئیل علیه السلام بشارت بخشیدن است آورد و پای راحت
 بر بالین استراحت نهاد و در مبارک لبعالم باقی آورد چنانکه گذشت ششم آنکه عادت ششم است
 بر آنکه هر کسی که تفویض کرده شد بوی قواعد مملکت و اختلاف و تولیت نموده شد امور سلطنت و
 طلبیده شد بدرگاه و نقل کرده شد بملکت دیگر ابد او را در رجوع بجناب اندیشه سوال و جواب
 ملا خطه خاطر خواهد بود هر چند تفویض کرده شده است جامه کار و بار بوی علی الاطلاق در جمیع
 اکناف و آفاق و بخشیده شده است او را حساب و کتاب در هر حال و از هر باب و چه ملک علیه و چه
 وسیع که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفوض مسلم بود اما با وجود این بیعت و در پشت سلطانی بانی است
 که چه بر انجام خواهد یافت شیخ اجل اکرم عبدالوهاب از شیخ بزرگ یعنی شیخ علی متقی حدیث برهما
 نقل میکند که در وقت رحلت از بیعالم میفرمود که اگر در ما شدت سکرات موت پدید دل بزدان
 و دلگیر نشود که این شدت لازمه مرتبه قطبیه و غیره است و آنست که در علم وجه مفتوح که خلاصه و جوه
 و حاصل این تقضای آن است که وی سبجات آنجا نموده رسول خود را در آن وقت تجلیات صحت

و نزلات احدیت و هر اس که مسکن بود در غایت قدس صفات و شایسته آنی که رفیع بود اسما
و صفات و شک نیست در نقل اعیان آن نزلات و عظیم آنچه راه میا بر ازان منقحات چنانکه در کتاب
وحی و تزیل قرآن را و می یافت چنانکه صدایقه رضی الله عنهما خود روایت میکند که نزول میکرد بر سر
صلی الله علیه و سلم و وحی در روز شد بر او و میر نخبت حسین مبارک او عرق را و میفرماید وی سبحان
انا سئلت علیک تو لا تقبل پس بوست که حیات ابد بود با قاضات الهیه آنرا سکر است مشاهدات بود
که ظاهر میشد از جهت فیض و نطق جسمانی از محض عالم عیان در صورت سکر است مجاهدات و حاصل و مال
این وجه بآن است که در این حالت درهما بود خاص بلکه محال است تا و تمام آن بود هشتم آنکه بود در
تعلق خاص بحق جل و علا بآن خشیت و بیعت و اجمال تناسب وقت و حال در معرفت و عبودیت
و قرب بکفرت ذمی اجمال که هر که باین خصوصیت نبود و حالتی بود که مخصوص این وقت و حال بود
نهم آنکه از جهت بختارت شوق بود بقاء روحی که حاصل بود بر اسرار به سوی بقای سیوی کائنات
نیچو است که بیرون آرد نفس را از عالم ناموت و در آرد بعبادت در غیبت لاهوت لاجرم ناشی
میشد از قهر عالم طبیعت و غنط حقیقت مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر است
سلطان آنحال و اشارت باین کرده است به قول خود من احب لقار الله احب الله لقاره
و هشتم آنکه این پر تو تعلقات اهل این عالم بود از آنجا که مرثیه از انصافی است در حضرت
علیه السلام و فیضیه است از ادوات محمدیه بشما او درین وجود و حیات او که حیات هر موجودات است
و افتاد ان تعلقات در مرات حقیقت که نیست ساطع تر از شعاع صفای آن و صفات است صفات
آن هیچ مرئی نبود و این تعلقات تقیض حالت حال و انتقال او است پس تقابل میکردند
این دو حال بر تقیض یکدیگر یکشانش نمینودند پس حاصل میشد ضغوط و خضر باز در جسم آنکه این سبب
القای و اجزای وی بود و علا است حبیب خود را بر اوصاف عبودیت که شرافت اوصاف و اهل
محاسن محامد انصاف است و لهذا چون محیر گرداننده شروی صلی الله علیه و سلم میان ملکیت
عبودیت اختیار کرد و عبودیت را فرمود بنده بیانشم که اگر ستمه شیوم روزی و بر شیوم روزی و
و شیوم چنانکه شیوم بنندگان وی نشینم چنانکه نشیند بنندگان و مقصود مزاج عبودیت حد مزاج
نماز که مکاره و شد المبر است در جنب او امر و احکام نشیند به تحقیق ظاهر شد در آنحضرت احکام

حصه بشریت چنانکه میگفت بر فقه و لغت میگفت ان ابعین تدفع وان اقلب تحزن این افعال
 حصه بشریت مدرک این لازم و شدت است از بر سر تحقیق و تشریف اوصاف بشریت است که عیاش
 فراغت و در اکی افتخار و تکسار است و باین نظام میشود سلطان الوهیت و قائم میگردد و نور الهی است
 و الله تعالی علم بحقیقت کمال علی وجه الکمال باب سوم در بیان کیفیت غسل دادن
 و تکفین و نماز گذاردن بروی صلی الله علیه و سلم چون فرموده بود و آنحضرت در ابتداء مرض که
 غسل و هند مردم را از اهل بیت من و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما نیز گفت که کار غسل و تکفین
 و تکفین با ایشان تعلق دارد و اجرم اهل بیت عباس علی و غیره ایشان را عنوان الله علیه
 و جمعین ایشان باین کار مشغول بودند و گفت عباس تا در حجره برابر روی مردم بستند روایت
 کرده شده است که پرسیده شد از ابن عباس رضی الله عنهما که چگونه بود غسل آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم گفت بست عباس کله از بردن پس گشت کله زدن از بر است غسل میبندند و با
 و پستر در آید عباس کله را و خواند علی را و فضل و قثم را که اینهاست عباس اندو در روایتی بجا
 قثم ابوسفیان بن الحارث آمده و سامه بن زید که حبس رسول الله بود و حکم اهل بیت داشت
 و صاحب خیمه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم که شقران بغم شین معجه لقب او است آنحضرت
 را صلی الله علیه و سلم درون کله در آوردند تا بشویند پس فرستاده شد بر ایشان و بر مردم دیگر که
 درون خانه بودند بیرون کله نقاس پس ادا دهنای که غسل ندهید بخرم خدا را که وی پاک
 است و احتیاج غسل ندارد هر چند نفحص کردند تا قائل بر آنند هستند و خوشترند که هم چنین گفتند
 و غسل ندهید پس گفت عباس چگونه ترک سنت کنیم با و از یک نمیدانیم حقیقت آنرا که از می است
 بار دیگر پوشید ایشان را نقاس شریف و ندا آمد که بشوید رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که قائل او
 ابلیس بود و من خضمم و از بعضی کتب معلوم میشود که آنرا شستن که نباشستن آمد پیش از آنکه شستن
 بود و چون شستن قرار یافت کله بستند و آنحضرت علیه اسلام را در کله در آوردند و در میان خیمه
 دیگر افتاد که در جامه غسل دهند چنانکه دیگر اموات را بر نه می سازند وی شویند اینجا نیز نقاس
 بر ایشان فرستاده شد چنانکه در نقاس بر سینا افتاد ناگاه شخصی از کله شانه آواز داد که بر نه سازم
 رسول خدا را و غسل دهید او را پیراهن مبارک و آمده که چون خواست عباس رضی الله عنهما که

باب سوم در بیان کیفیت
 غسل دادن و تکفین
 نماز گذاردن

غسل و پید چهارزانو نشست و علی راضی الله عنه نیز چهارزانو نشاند تا آنحضرت بزرگوار بگویند
 پس اینچنان نیز ندادند که بخوابانید ز سونو لحد از این طهر سر نفس و بشوید پس خوابانیدند عباس و علی او را
 بر نقش مبارک بجانب مشرق و پای مبارک به سوی مغرب و بپاشر غسل عظمی شکر در آوردند
 آمده عباس آنحضرت را بر سینه خویش گرفت و خرقة بردست حمیده در درون پیراهن مبارک آورد
 و همامه و شقران آب میرتختند بر بالای قمیص مبارک و عباس و قثم در گردانیدن وی از پیلر
 به پهلوانت دادند و علی نمودند و از غیب نیز در ان امر اعانت واقع شد چنانکه نیدختند که خود
 از دست بستی دیگر میگردد و چشمها همه بسته بود از در آبرده و از غیب آوازی آمد که گویند سگفت
 رفیق کنیند بر سونو لحد اصلا الله علیه و سلم و علی رضی الله عنه وصیت بود که نشویدم را جز تو و نریمنند
 هیچ احدی عورت مرا اگر آنکه تا پید شود پیشها او بیرون نیامد از آنحضرت آنچه از سار مردم می براید
 پس میگفت علی رضی الله عنه پدر و مادرین فدای تو بیا رسول الله صریاکی و چه خوشبختی در حیات
 و در محامات و شبستند آنحضرت راسه بار باب پاک و خالص و آب یرک کنار و آب کافور و این باجه سینه
 چند از علی مرتضی آورده که فرمود آنحضرت علیه اسلام فرموده بود که چون بمیرم غسل دهید مرا بهفت
 از آب یرغرس بفتح ضین و ضم آن و سکون را و سینه مملو و این چاه است در شرقی شمال مدینه مطهر
 بر سافت نصف میل چاهی بزرگ کثیر الما زباده از ده در ان هفت چاه که در مدینه منوره اند و از
 زمان حضرت صلی الله علیه و سلم باقیانده اند غالب است بر آب و محقرت و او را در چه است که در
 راه درون چاه در آید و بی ثبوت رسیده است که آنحضرت بر آب این چاه خورده و از وی وضو کرده است
 و آب بقیه وضو جسم در وی انداخته این جهان که نقل ثقات آورده که انس بن مالک از پیغمبر
 آب می طلبید میگفت دیدم رسول صلی الله علیه و سلم که از آب وی بخورد و وضو میکرد و آورده اند که
 روزی آنحضرت علیه اسلام فرمود که من امشب در خواب دیدم که برجا از جانشان شب صبح کرده ام پس
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر یرغرس و وضو ساخت و بزاق خود را در وی انداخت و علی پیش
 آنحضرت بهدیه آورده بود آنرا از جسم در چاه انداخت و این ماجرا سینه چند آورده که وصیت کرده بود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مرا بعد از وفات بهفت قریه آب از یرمن که یرغرس است غسل کنید
 و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیه مرتضی رضی الله عنه فرمود چون از نیالم سفر کنم بهفت

۱۰۰

آب بر غس که نیندوان آنها نكشاده باشد غسل دهي اتمی این در ایام مرض نیز آمده است که در غسل
 کرد آنحضرت بهفت قریه میزدن آمده است بخاطر آن است که آن نیز از آب اینچاه خواهد بود و
 الله اعلم و بعضی از شرح گفته اند که این بکیت آن بود که عدد هفت را در دفع سحر تاثیر است
 چنانکه در علاج زهر و سحر آمده است که هفت ترا میجوید مدینه بخورد و روایت کرده شده است که جمع
 شد آب در وقت غسل زیر یک پای و در گوناگون آنحضرت می پسید و برسد پشت علی مرتضی آن است
 را بزبان خود فرمودی و گفته اند که از آنجا بود که کثرت علم و قوت حفظ من و چون تمام شد غسل
 حنوط کرده اند سابع و فاصل شریف را و تخم سبزه را در خود راسه بار پس برداشتن و نهادن بر سر
 و آمده است که علی مرتضی مقداری مشک و حنوط بفرزند آن خود سپرده بود و وصیت کرده که این را در
 نقین من بکار رزم که فضل حنوط رسول است علی الله علیه و سلم و حاصل و اما کفین آنحضرت
 در سه جامه سفید سجده بود و سجده بلیغ سیدین منسوب بسجود معنی قصار و این روایت اشهر است
 محل سفید کردن و شستن جامه و کوفتن و غسل جامه سفید و قصار سفید جامه و سفید میکند و سفید
 یا منسوب است بسجود که نام قریه است ازین و لغیم سید نیز آمده منسوب بسجود جمع بجل یعنی جامه سفید
 و نمی باشد مگر از سه و در حدیث دیگر آمده من گرفت گرفت لغیم کات و سکون را و لغیم سیدین جمله معنی
 است و یعنی لغیم سید نیز نام قریه گفته اند و در روایتی آمده که دو جامه سفید بود دیگر روایتی در حدیث
 گفته که در کفین آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات مختلف آمده و در حدیث عالیه اصح احادیث
 است و عمل بر دست نزد اکثر اهل علم از صحابه و جز ایشان و یعنی از حاکم آورده که گفت متواتر شد
 چهار علی بن ابیطالب و ابن عباس و عایشه و ابن عمر و جابر بن عبد الله و عبد الله بن مغفل کفین
 آنحضرت در سه جامه که نیست در وی قمیص و نه عمامه و اختلاف کرده اند در معنی این قول که نیست
 در وی قمیص و عمامه ظاهر عبارت در آن است که در کفین آنحضرت صلی الله علیه و سلم قمیص و عمامه
 نبود اصل و ثانی آنکه کفین کرده شد در سه جامه خارج از قمیص و عمامه زیاد بر سه جامه بوده و این
 خلاف صریح عبارت و خلاف واقع است زیرا که ثابت شده است که کفین شد آنحضرت در قمیص
 و عمامه و مرتب است برین خلاف امیر در کفین قمیص و عمامه مستحب است یا نه پس مالک و احمد میگویند
 که مستحب است که سه جامه باید که نباشد در وی قمیص و عمامه و چنانکه میگویند که کرده است زیاد

و کفین
 در کفین آنحضرت

و علماء و غیران بر لفائف ثلثه و شافعی میگوید جایز است غیر مستحب و خفیہ میگویند جمله از اردو قیام
 و لغا و متاخرین ایشان علماء تجریر کرده اند بر علماء و سنت کفن در مذبح ماسه جامه است و کفایت
 آن دو و به ضرورت هر چه میسر شود در روایتی در کفن شریف هفت جامه آمده و این روایات ضعیف
 است بلکه گفته اند جسم است از بعضی روایات و انشاء علم و از آنچه مذکور شد معلوم گشت که قسمی که
 در بر شریف آنحضرت بود و غسل داده شد در داخل کفن نبود پس حدیثی که در سنن ابوداؤد از ابن
 عباس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنکسین کرده شد در سه جامه و وثوب قمیص و کوفت
 یافت در آن ضعیف است صحیح نیست صحاح بدان زیرا که زید بن زبیر که یکی از روایت است مجمع علیه است
 ضعف وی خصوصاً در جای مخالف ثقات روایت میکند نعم از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت در آن
 بر او بکره و سه الله حنه در مرض موت وی پس نظر کردم در جامه که بر او بود و قرعین کرده شد در سه
 آلودگی بود از زعفران گفت بشوید اینجامه مراد بقیض آید و جامه دیگر و تکفین کنید مراد برین جامه
 عائشه پس گفت من این جامه که تو پوشیده کنی است گفته زنده لایق و منراوار تر است بجای سه از مرده
 روانه بخاری و وصل اما نماز که اردون بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم کجاعت نبود و جامع می در آن
 بروی و نماز میگذارد ندبی جماعت و بیرون می آمدند پس جماعت دیگر در آمدند و میگذاردند و جبهه شریف
 هم در خانه بود که غسل داده بودند در آن نخست مردان در آمدند و چون مردان خارج شدند سار آمدند
 و بعد از آن سار عبیدان گذاردند چنانکه ترتیب صفوف است در جماعت و امامت نکرد بر جنازه شریف
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم هیچ یک از ائمه المومنین علی رضی الله عنه منقول است که فرمود در جنازه رسول
 صلی الله علیه و سلم هیچکس امامت نکرد زیرا که آنحضرت علیه اسلام در حیات و ممات امام شماست و این
 از خواص آنحضرت علیه اسلام که ملامت کردند و تهمتاً نما گذاردند و در روایتی آمده اول کسی که نماز
 گذارد بر او اهل بیت و علی و عباس و بنو هاشم پس از آن در آمدند صحابه آن بعد از آن انصار پس سید مرتضی
 مردم فوج فوج و نماز میگذاردند و در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از هر غسل
 نیز داده بود و وفات خود و پس سید و بودند از وی که تر غسل که خواهد داد گفت مردان از اهل بیت من
 آنکس که من در آن یکتر بودم گفتند و صحابه تکفین کنند فرمود در جنازه پوشیده هم یاد و جامه کسریه یا حله یا زین یا جامه
 سفید یعنی از هر قسم که پدید آید و گفته اند تا بر تو که کن در گریه افشایم آنحضرت نیز بگفت است و فرمود پس بر

و صل
 در نماز که اردون
 بنا آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم

و

در جمع نماید رحمت کند خدا تبارک و تعالی شمار او بیاورد و گنایان شمار او جزای خیر و پادشمار از جانب فرمود
 چون مرال بشوید و در کفن به محمد نماید مرا بر کنار قبر من در تجمانه بعد از آن بیرون روید و زمانی که مرال گذار
 که اول کسی که برین نماز خواهد کرد دوست من جبرئیل علیه السلام خواهد بود پس میکائیل پس اسرافیل پس
 ملک الموت با گروه انبوه از ملائکه علیه السلام و در روایتی آمد که اول کسی که نماز میگذارد برین پروردگار است
 ایت پس از آن این فرشتگان را ذکر کرد و فرمود بعد از آن فوج فوج در آیند و نماز بگذارند برین و فرمود
 و نوحه بکنند و باید که ابتدا نماز برین اهل بیت من بکنند بعد از آن زنان ایشان نگاه سازند صحابه رضی
 عنهم و پسیدند یا رسول الله ترا در قبر شریف بکنند که اگر در فرمود اهل بیت من با جمعی که از ملائکه ایشان شمار
 به بنید و از جایگاه ایشان نماز بکنند از این جنون پسیدند و بنید نماز بگذارد و فرمود که ملائکه علیه السلام بکنند و بکنند
 از کجا معلوم شد ترا این گفت از صندوقی که گذاشت مالک بخدمت خود از تافع از این عمر خطا هر نسبت که هر
 باین نماز است صحابه خواهد بود غیر ملائکه و تا فرس که در دفن راه یافت بسیار این بود و ذات روز شنبه
 بود و در روز شنبه تمام روز گذارشته شد سر بر روی بیت وی و نماز گذارند و دفن کرده شد شب چهارشنبه
 و روایت کرده شده است که هنگامیکه گذارند اهل بیت در یافتند مردم که خوانند و وجه دعا کردند پس
 پسیدند از این مسعود رضی الله عنه پس هر کرد ایشان از این مسعود که پسید علی را پس فرمود علی
 مرا ایشان را بگویند ان الله و ملائکه لصلون علی بنی ابی طالب الذین اتوا صلواته و سلموا التسلیم اللهم ربنا
 لعبدک و سعیدک صلوات الله البر الرحیم و ملائکه المقربین و المومنین و الصالحین و الشهداء و الصالحات
 و صاحب کلب من شی یارب العالمین علی محمد بن عبد الله خاتم البیتین و سید المرسلین و امام المقبولین
 و رسول رب العالمین انشاء الله البشیر الداعی بالذکر السراج المنیر و علیه السلام ایستاد و گفت ای پیغمبر
 گرامی و رحمت و برکات خدا تبارک و تعالی بر تو باد خدا یا گو ای سیدم که وی رسانید آنچه نازل شد بر تو و هر
 نصیحت نسبت با ماست بیا آورد و در راه خدا جهاد کرد تا فریاد کند و این دعا درین خدا را بخواند یا بار خدایا
 گردان که پیوسته آن کنیم که روی نازل شده و جمع کن میان ما و در روز قیامت مردم آمین بکنند و در
 با دفن آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینجا نیز اشکات واقع شد که آنحضرت را کجا دفن کنند جمعی گفتند
 که در قاعه وی که در اینجا مقبوض شده است و دره گفتند در مسجد و فرمود در مقبره بکنند که در دفن
 و بعضی گفتند بقبرس که قبور آنها همه اینجا است ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت شنیدم از رسول خدا

درج النبوت
 جلد دوم
 صفحه ۵۶

صلوات الله علیه وسلم که فن کرده شد هیچ مغیره الا اینا که نفس کرده شده است روح وی و در راهی است از
 علی مرتضی رضی الله عنه آمده که گفت در روی زمین هیچ بقعه نیست گرامی تر نزد خداوند تعالی از بقعه که
 قبض کرده شد پیغمبر در آن پس فرانسس و برهستند و حضرت در آن موضع معین و مقرر کردند در مدینه مطهره
 دو خمار بود ابو عبیده بن الجراح که بطریق شوق آنرا شامی نیز گویند دیگر ابو طلحه انصاری که بطریق محمد حضرت
 میکرد پس گفت عباس رضی الله عنه خداوند اختیار کن بر این صلیب خود هر چه محبوب و شمار است
 و فرستاد و کس را یکی را طلب ابو عبیده و دیگر را طلب ابو طلحه و گفت هر که پیشتر بیاید کار وی فرمایند
 پس نیافت آنکه فرستاده شده بود پس ابو عبیده ابو عبیده را و آمد ابو طلحه پس حضرت کرد و بطریق
 محمد در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللحد لنا و لشرق تغیرنا و مراد بنا الی
 مدینه مطهره است و از غیر تا غیر اهل مدینه از که و جز آن در توحیه ان گفته اند که ارض مدینه صلیب است
 و صالح است مرگ در آنجا افتاد پس مکمل است جمال سقوط دارد و گفته اند که در نجات لیل
 نیست بر وجوب کد و نهی از شوق بلکه این از جمله اختیارات است که زمین و با وجود آن شگ نیست که آنچه
 بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد فضل خواهد بود و بعضی گفته اند که کد فضل است اگر زمین صلیب
 باشد و شوق فضل اگر زمین نرم و گسست بود و بعضی از ان اهل علمت اسلام داشته و بغیر تا اهل کتاب و
 شوق آنحضرت در وسط قبر و اللان در دیار ما دیار است بر آن در وسط این را اگر در حکم غیر در وسط در آن
 و الله اعلم و شب چهارشنبه وقت بحر بود که آنحضرت را از طرف پائین در قبر در آورند و صبح است که علی
 و عباس و فضل و قثم در قبر در آمدند و بود قثم کسیکه بر او از قبر از وی سعه اند که گفت آنرا کسیکه رو
 مبارک آنحضرت را دید در قبر من بودم نظر کردم در قبر که آنحضرت علیه اسلام که بسیار کد در امی چنان
 پس گوش پیش در آن بودم شنیدم که میفرمود رب ایتی ایتی و طبیعه کما از بجانیکه بر روی خیر بان
 حضرت رسیده بود و انرا می پوشید و می گسترانیدند و گویند گستراننده آن شقران بود و گفت نمی خوانم
 که دیگر بعد از آنرا پوشید و گفته است نودی که شامی و جمیع اصحاب وی رضی الله عنهم و خیران
 از علماء از نصیص کرده اند بر کرامت گسترانیدن جامه یا مخد به تحت میت در قبر و بنویسند آنرا که شامی گفته
 لباس به از جهت این حدیث و صواب که گفت است چنانچه جمهور بر آنند و جواب میگویند که آن فضل
 شقران بود متفر بود وی فعل آن موافق نبود با وی هیچ یکی از اصحاب و عالم نبودند بان نظر

امر از پیش خود کرده و مکره و دشت که پوشید و بگستراند از غیر آن حضرت و این عبدالباقی گفته که آخر سیر آن نبی
 آنرا از قبر حگاه ابن زیاد و کزانی سوره نقلی است و اگر بود از خصایص آن حضرت بود علی الله علیه و سلم
 دیگر را مکره است که چنین ننگند و بنا کرده شد در قبر شریف وی صلی الله علیه و سلم پشت خام بعد از
 ریختن خاک بر حجر شریف او و پاشیدن بلال آب بر قبر شریف بقره استبد اگر در جانب سر و پائین کرده شد
 قبر شریف وی بر زمین مقدار یک شبر و در روایتی چهار انگشت آمده و چیده شده بر قبر از سنگ نر یا غیر
 مسخ و سفید و چون درآمدند صحابه بعد از دفن نزد فاطمه گفت چگونه باوردند در دل شما که ریختن خاک
 بر رسول خدا گفتند بی یا نبوت رسول الله یا زهر اما هم درین خیال رفته بودیم و اندوهناک بودیم و
 چه توان کرد از حکم شرع چاره نیست بعد از آن آمد فاطمه بر سر قبر پدر گرفت از خاک قبر و نهاد بر پیشانی
 گریبان خود و گفت کشف ما ذا علی من شتم تریبه احمد ان لا یشم نذی الزمان عوالیا صبت
 علی مصائب لو انما صبت علی الایام صرن لیا لیا و روایات مختلف آمده است که قبر شریف هم
 است یا سطح اکثر بر آنند که منم است و در صحیح البخاری از حدیث ابوبکر بن عباس می آرد که وی دید قبر پیغمبر
 را صلی الله علیه و سلم بنم بضم میم و فتح سین و تون شد و یعنی مرتفع و زیاده کرد ابوالغیم در تخرج و قبر
 ابوبکر و عمر حدیث چنین است لال کرده شده است باین حدیث که مستحب است بر اوست قول ابی حنیفه
 و مالک احمد مزنی و بسیاری از شافعیه و او عا کرده است قاضی حسین اتفاق همه اب شافعی را برین
 لیکن جماعه از قدامت شافعیه مستحب است تطبیح را و باین جزم کرده است مادر وی و جماعه دیگر و حاکم
 از طریق قاسم بن محمد بن ابی یکر آورده که گفت در آمدم بر عالیه و گفتم ای مادر من پرده بردار بر
 من از قبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس پرده برداشت از سر قبر بلند و تبر بر زمین چسبیده
 سنگ نر یا عرصه بر آن چیده و با جمله تسنیم و تطبیح هر دو جائز است خلافت در آنست که در امم کی از آن
 دو افضل است و بعضی گفته اند که قبر شریف نخست سطح بود و در زمان لمارت ابابکر صدیق رضی الله
 عنه سطح ساخته شد و آنکه در حدیث سفین انما آمده که دیدم من قبر آن حضرت را منم محمول بر آنست
 و در دیار ماطحی نهاده اند که جامع است میان تطبیح و تسنیم معلوم نیست که حدوث آن از کجاست
 والله اعلم و آورده اند که در حجره شریف بعد از نهادن تسنیم موضع دیگر مانده است و در اخبار آمده است
 که در ان موضع قبر عیسی بن مریم علیه السلام خواهد بود چون امام حسن مجتبی فوت کرد از عالیه صدیق رضی الله

عنه التماس کردند که این حجره است اگر تجویز کنی حسن را در پیلوی خدش دفن کنند عاقلانه قبول کرد و فرمود چنانچه
 مرد آنکه در آن زمان از جانب معاویه حاکم مدینه مطهره بودند گذشت که این امام را در آنجا دفن کردند
 بعد از وی عایشه عبدالرحمان بن عوف را نیز تجویز کرد که در آنجا دفن کرد این نیز میسر نشد از این معلوم است
 که آنحضرت در مدینه اسلام که نزول میکنند عیسی بن مریم و ترجیح میکنند و زاینده میشود برای او اولاد و نکست
 میکنند بر روی زمین چهل پنج سال پس میروندن کرده میشود و در قبرین پس میخیزم من و عیسی بن
 مریم از یک قبر بویکدی و عمر در او به قبر اینجا مقبره است و چون از دفن آنحضرت علیه اسلام فارغ شد صحابه
 خاک حسرت و ندامت بر سر وقت و حال خود میرفتند و از تشنگی فراق محبوب دو جهانی میسوختند و گریه
 و زاری میکردند خصوصاً فاطمه زهرا رضی الله عنها که از همه مصیبت زده تر و بیگس تر و زار و نالان تر بود
 در سوختن و پسین رضی الله عنها نگاه میکرد و بیشتر میخورد و نامردی فرزند آن میگفت از جانب عایشه
 در همان حجره که آن سرور وصال یافته بود بیت الحزان و الفراق او شد بے فائز آن شد روز و شب میگفت
 و آورده اند که چون آنحضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم ازین سر فانی ببارالبعثت آنهاست
 انتقال فرمود در روشن بر شال شب و بجز گذشت از پس بن مالک رضی الله عنها آورده اند که گفت
 پنج روزی مدینه تیره و نورانی تر از آن روز بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قدم شریف آورده بود و در آن روز
 تر از آن که از این عالم در پرده شده و هنوز از دفن و کسب الله علیه و سلم فارغ نشده بودیم که او کما استغفرک
 پرده بر ما فرو بست که آکار کردیم دلها خود را سه ره ندیدیم چو پیرفت از نظام صورت دوست چو بجز
 که چرخش ز مقابل برود و از هر که ام از ابل بیت آنحضرت و صحابه عظام مرثیه در وفات آنحضرت بزرگ
 آن نظام کشیدند اول ایشان فاطمه زهرا رضی الله عنها بود که چون بعد از دفن زیارت قبر شریف رفت
 خاک از آنجا برداشت و بیدر غمیده نهاد و گریه کرد و این شعر را نشانود شعر ما ذات علی من شمر تر جمه
 ان لا شیم ندی الزمان غوا لیا به صبت علی مصائب لوانها به صبت علی ایام حزن لیا لیا به صبت
 گفته اند که این مقوله علی مرتضی است کرم الله وجهه که فاطمه زهرا نشانود تیر در وقت زیارت دیگر گفته است
 سه اذ اشته شوقی زرت قبر ک باکیا به الوح و اشکو ما اراک مجادیا یا یا ساکن العیر العلیه البکار به و
 و کرک اسنان جمع اصحابا به فان کنت من عین فی المراب بغیا به فان کنت علی قلبی الحزن لعابا
 از جمله را می که نسو یا بجزت زهر است این دو بیت است نفسی علی زفراتها محبوبه یا لیتها

یا لیتها

خزبت مع الزفات لا جبر بعدک فی الخیوة وانما به ای فحاشا ان تطول حیاتی به و مروی است که
 عبدالدین زید انصاری که صاحب اذان و مستجاب الدعوة بود دعا کرد که خداوند چشم جهان بین
 بستان که بی شائبه جمال حبیب تو منی خودم آنرا در زمان تابنیا شد و جمعی دیگر توانستند که
 بی دیدار آن مورد درین باشد و فریت اختیار کردند از آن جمله بلال رضی الله عنه غمیت بجانت شام نمود
 و ششماه تمام گذرته بود که خواب دید که آنحضرت علیه السلام می فرماید که ای بلال چه چنانکه بزبان
 مانعی آئی پس بلال رضی الله عنه همان ساعت که از خواب بیدار شد بدین مظهر متوجه گشت و در خواب
 در گذشته بود چون ببل از دست حسن و حسین از حال فاطمه پرسید ایشان در گریه شدند و گفتند احمرک الله
 فی فاطمه بلال بسیار گریست و گفت ای جگر گوشه رسول مقبول خدا چه زود دید پدر بزرگوار خود چنان
 و تمام قصه در ذکر بلال رضی الله عنه مذکور گشته است و حاصل از جمله آیاتی که ظاهر شد بعد از موت آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم آن بود که حماره که آنحضرت گاهی بر انسوار میشد چندان حزن کرد که خور او را جای
 انداخت و فاقه آنحضرت علیه السلام علف نخورد و آب نمی نوشید تا آنکه مرد و ظهور آنچه فرموده بود بعد از
 وی که ظاهر خواهد شد بسیار است خارج از حد و در حدیث ابی موسی نزد مسلم آمده که آنحضرت فرمود علی
 علیه و سلم که چون خواهد شد تیغی بامتی خیر قبض کنی پیغمبر او را پیشتر پس گرداند او را فوط و سلف پریشان
 و چون خواهد هلاک امتی عذاب کند او را و حال آنکه پیغمبر و زنده است پس هلاک میکنند او را و پیغمبر
 نکند پس روشن و خنک میگردد و اند چشم پیغمبر را هلاک ایشان که تکذیب کرده اند و عصیان فرموده اند
 بوی و اما زیارت قبر شریف و مسجد شریف از عظم قربات و اعلی درجات است بلیغ بر آنست که واجب است
 بر کسیکه بیع دارد چنانکه امام عبدالحق که از علمای علمای حدیث است ذکر کرده و گفته اند که مراد
 از واجب سنت بود که در مرتبه واجب است و بی ثبوت پیوسته است که آنحضرت فرمود من زار قبر
 و حبیب از شفاعتی و مروی است که من و جد سته و لم بعدانی فقه جفالی صاحب موهب گفته اند که پیغمبر
 ظاهر در حرمت ترک زیارت است زیرا که درین جفا و ادسی اوست و جفا و ایدامی آنحضرت حرام است
 باجماع پس واجب شد از اهل جفا و آن زیارت خواهد بود پس زیارت واجب باشد و فرمود آنحضرت
 من زارنی بعد موتی فلما نازارک فی حیاتی و احادیث درین باب بسیار است و تفصیل قبر شریف
 و مسجد شریف و آداب آن و سایر احوال آن مقام کرامت انعام در کتاب جذب القلوب الی دیار جنات

و بسیار از بزرگان و اعیان
 آنحضرت و بعد از آن

که تاریخ مدینه مطیبه است و در رساله که در ناسک حج و آداب زیارت تالیف یافته صحیح و بیّن شده است
 و من الله التوفیق که در نوبت وقوع یافت مثل تقد و صلوة و حرک جماعت در آن و دفن در بیت
 و امثال آن و عدم میراث بود و اختصاص این حکم نسبت باقیست و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم
 اجمعین شریک اند در حکم خیا که آمده است اما معاشر الانبیاء لانثرت و لانورث ما ترکناه صدقه بوده
 آنچه گذشته بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وصال بجهت و تسلیح و قیام و کسب و امثال این
 و ارض نبی انصیر و غیره و نه که بود که خاصه آنحضرت علیه اسلام بود و آنرا الفقه نسا و حجاج مسلمان
 و غیره و مساکین که در حضرت اومی آمدند اتفاق میکرد و چون رفت آنحضرت از نیعالم و خلیفه شد
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمد فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و سلم نزد ابی بکر و میراث طلبید از ابو بکر
 میراث را پس فاطمه گفت که چون تو میراثی که وارث میشود ترا گفت اهل و اولاد من پس گفت فاطمه
 پس چیست مرا که وارث نشوم بدخوردی گفت ابو بکر شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نبی باشد
 ما میراث ولیکن من خلیفه اویم عیالداره میکنم کسی را که عیال داری میکردی غیر خدا و اتفاق میکنم
 این احوال را که گذشته است در جائی که اتفاق میکردی صلی الله علیه و سلم از عیال و حجاج و توار
 مسلمانان و غیرهم و نیز شنیده ام از آنحضرت که گفت بدرستی که خدا بیجا چون طعام کردی غیره پس
 آن طعام بر کسی است که قیام کند مصالح او بعد از وی و چندین مردم بودند که حضرت با ایشان وعده
 کرده بود که بشما چیزی فراهم دادند پس آمدند بعد از وفات آنحضرت و او با ایشان ابو بکر آنچه موعود بود
 حکم مخصوص بفاطمه زهر بود رضی الله عنها عایشه نیز میگردد که طلبیدم بعد از وفات رسول الله میراث را
 از تو که وی که در غیر و فدک و صدقه او که در مدینه دشت یعنی احوال نبی انصیر پس ابو بکر بوی سحر
 جواب گفت چنانچه بفاطمه گفت و همچنین از وراج مطهرات دیگر که روایت آنحضرت مخصوص بود ابو بکر
 همه جایه گواهی دادند بر آن و اتفاق بودند در آن پس نزد ابو بکر فاطمه جزوی از آن بطریق میراث
 و گفت بخیرند آل محمد ازین مال چنانچه بخوردند مخصوص و من تغییر نمیدهم عمل را که میکرد آنحضرت و
 بجز آنکه قرابت رسول خدا حبیب تر است نزد من از قرابت خود غایب در آن است که میگونی فاطمه و لیس
 شد درین حکم از ابو بکر و غنیمت کرد بر سر و پیمان کرد او را تا وقت وفات خود آن حیران و غنیمت
 بود و اگر فرض کرده شود که آنحضرت بفاطمه رسیده بود پس بعد از رسیدن و شنیدن خبر اقبال نکرد

بنا

میگویند که این رخسار پاک طبیعت بود اما دوام و استمرار آن نخواست است و تحقیق ثابت شده است
 رضا فاطمه از ابو بکر صدیق در مرض مویش روایت کرده است به معنی از شعبی که ابو بکر صدیق فرمود
 عن عیادت کرد فاطمه رضی الله عنهما در مرض سوخته و سیتا بر روی و گفت علی رضی الله عنهما این
 است استیذان میکند بر تو گفت فاطمه دوست میداری که اذن کنم اورا گفت نعم پس اذن داد
 فاطمه در آمد ابو بکر پس رضی گردانید ابو بکر فاطمه را تا رخصه شده که انی کتاب الوفا و در راضی بالنفس
 آورده است که در آمد ابو بکر رضی الله عنهما بر فاطمه رضی الله عنهما و اعتذار نمود پس رخصه شد فاطمه از او
 و از او راضی آورده است که گفت بیرون آمد ابو بکر رضی الله عنهما بر فاطمه در روز گرم و گفت نیروم از اینجا
 تا رخصه نگردد از من خست رسول صلی الله علیه و سلم پس در آمد بروی علی رضی الله عنهما پس سوگند داد
 بر فاطمه که رخصه شود پس رخصه شد فاطمه بخرجه اشجان فی کتاب الموفقه و مشهور است که ابو بکر جناب
 فاطمه نبود و نماز بگذارد بر او بسبب آنکه بر آوردن فاطمه در شب بود علی رضی الله عنهما ابو بکر را خبر نکرد
 شب است و ابو بکر غنیمت طلب علی نشسته و اخبار در حضور ابو بکر بر جایزه فاطمه نماز گذاردن بر او
 نیز آمده چنانکه در ذکر فاطمه در ذکر اولاد شریف بیاید در فصل الخطاب آورده که آمد ابو بکر بر فاطمه
 هنگامی که سخت شده مرض و استیذان کرد بروی پس گفت مرا و علی این بی که است بر در اگر بخوانی
 اذنی کن مرا و اگر در آید گفت فاطمه آیا در آمدن وی بر تو محبوب تر است از آمدن گفت نعم پس
 درآمد و اجازت کرد پس او سخن کرد پس رضی شد فاطمه از وی و آورده است و مملو بر فاطمه که
 وفات یافت فاطمه میان مغرب و عشاء پس حاضر شد ابو بکر و عثمان و عمار بن العاص بن عوف و زید بن
 بن العوام رضی الله عنهم پس چون ساره شد جنازه تا نماز گذارده شود میگذارد بر وی غیر تو پس
 ابو بکر و گذارد نماز بر فاطمه و بر آورد چهار کعبه و دفن کرده شد در شب و الله اعلم و چون ابو بکر رضی
 عنه وفات یافت و خلیفه بعد از وی عمر شد زنی از سادات او نیز این سوال را بپرسید که
 صلی الله علیه و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنهما با هم دو سال قسمت میکرد و اتفاق نمیدادند از آن
 و علی رضی الله عنهما پس در تولیت آن با ایشان داوای پنج سال قسمت اتفاق میکرد بیشتر از آن
 میان ایشان تراحمی رونمود و نزد عمر آمدند تا میان ایشان قسمت کرده به عهد و پیمان در میان
 عمر گفت سوگند میدهم شما را جدای که باذن او بر پاست همان زمین که پیشتر خدا

صلى الله عليه وسلم تزودنا معاشره الانبياء لانزلت ولا نورث ما تركناه صدقة كقوله نعم والله قال ربي
 يكره ان يمال رسول الله صلى الله عليه وسلم وسيدوازلان مال نفقه يك سال بازواج مطهرات خود
 آنچه باقی میان دیگرانید سبب مال خدا و اتفاق میکرد اورا در سلاح و کراع و مصالح مسلمین و نواب ایشان
 بعد از ان وفات یافت رسول خدا صلى الله عليه وسلم و خلیفه او شد ابوبکر و تقصیر کرد آن مالی را در وی آنچه
 عمل میکرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم و خدا سید آنکه می در بقول و عمل صادق باوراشد و تابع خود بود
 بعد از ان وفات یافت ابوبکر من خلیفه رسول خدا و ابی بکر شدم و عمل کردم در دو سال چنانکه عمل کرد
 در وی رسول خدا و ابوبکر نیز آمدند شام و در شامی بود و امر شامی را پس سپردم آنرا به شما که عمل کنید چنانچه
 است و گفتیم بر شما عهد شدست که عمل کنید چنانچه رسول خدا کرد پس گرفتند شما و عهد خدا کردید که چنان
 کردید و اکنون میگویند که قسمت کرده هم شما این هرگز خواهد شد و نخواهم نهاد بر ان نام قسمت
 هنوز اگر خوش ندارید و نمی توانید کردین باز رسید که عمل کنم در ان چنانکه عمل کرد رسول خدا صلى الله
 وسلم و ابوبکر پس تر بود آن بدست عباس و علی و قلبه کرد عباس که را علی و بعد از علی بدست حسن بن علی
 بعد از وی بدست حسین بن علی و بعد از وی بدست علی بن حسین و حسین بن حسین و هر دو اول
 میکردند در ان بعد از ان زید بن حسن بن علی برادر حسین بن حسن رضی الله عنهم و سلامه علیهم محمد بن
 اقی و در دست مردان که امیر بود و بود در دست مروانیه تا نوبت لعمر بن عبد العزیز رسید و گفت بگفت
 عدالتی که دی دشت که نگیم سن امر که منع کرد از ان رسول خدا صلى الله عليه وسلم فاطمه را و حق نباشد
 مرا ازین سخن این ظاهر میگردد که فاطمه زهرا رضی الله عنها آنرا از حضرت در زمان طایب طلبید و بود
 نه داده بود آنحضرت بوی و گذشته بود بر همان بنحو که بود و الله اعلم و گفت عمر بن عبد العزیز بوی که
 آنرا بر ان این محل حکایت این باب است که تفصیل آن در احادیث صحیح بخاری است و بعضی از
 علما گفته اند که شیاد و مدعیان میراث از انبیاء علیهم السلام حیات ایشان است خصوصاً سید الرسل علیه
 من اعلوت فضلها و من التحیات الکله و میراث اموات را میباشند اجبار چون کلام نبی شد بجا
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام شست که مرین سازیم کتاب را بزرگان که صحبت گذشته بمیکر وفات و
 احکام آن از غسل و دفن و ستاد آن حضرت مقدسه نبویه که سید احیات و تقابلی آدم بلکه سائر اجزاء
 عالم است با من و وقت تنگی و تیرگی پذیرفت اما چه توان کرد که در عبارات تنگ است بی اطلاق این الفاظ

تغییر نشود و نعم حقیقت نیست که حکم کل نفس از یقین الموت و حکم اجزای سنت الیصل و علی المموت بالذات
آن گویم پسید لیکن بعد از اوقات و اقامت طریقه عبودیت هم حیات بود و حال او در غیر ذکر آن حالت که
خوانده میشود در کتاب بلاغی و بلاغی استناد و طلاق است بر حضرت گران است اگر عبارتی دیگر
او انانید منبر است خداوند تعالی رحمت کند امام مالک را که از خواص مجاوران در گاه محمدی است
مکروه سیدار که کسی گوید زرت غیر البنی صلعم بلکه باید گفت زرت البنی صلی الله علیه و سلم كما قال جده
علیه و صل بر آنکه حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه جمیع متفق علیه است میان علمای ملت
و پنجاه خلایق نیست در آن کاملتر و قویتر از وجود حیات شهدا و مقتولین فی سبیل الله که آن
معنوی آخروی است خداوند تعالی حیات انبیا حیات حسی و نیاوی است و احادیث و آثار در این واقع
شده چنانکه مذکور گردید یکی از این حدیث است که ابو یعلیٰ نقل ثقات از روایت انس بن مالک رضی الله
عنها آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ینیار اجیاری فی قبورهم یصلون الحدیث و دیگر
این حدیث صحیح است ما من مسلم یسلم علی الاراد الله علی روحی حتی آتیه علیه سلام و علماء اختلاف کرده اند
که این فضیلت عام است هر کس را که بشیر تسلیم بر سید کائنات علیه افضل التسلیمات مشرف است خوا
ز از قبر شریف بود با عانت از آنحضرت کبر در هر مکان که باشد قطعا هر قوم است و بر هر تقدیر مفید است
که حیات است و نسائی بنا بر صحیح از ابن سعید رضی الله عنها آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
حق سجانه فرشتگان ترا خلق فرموده که سیاحند در زمین که صلاه و سلام است را من میرسانند و این حق
غایبان است اما آنکه حاضر است در آن دو حدیث آمده یکی دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سلع سلام میکند و نفس تقدیس رکوع سلام وی میگردد بلکه پیش از سلام بنده میباید میکند سلام
چنانکه عادت شریف وی بود در حالت حیات و حدیث دیگر آنکه قال است بر آنکه در نیال نیز مطلقا
که ابلاغ سلام بر حضرت وی میکند چنانکه در بارگاه ملوک سلطین محمود است و امام عبدالحق که از اکابر
آن حدیث است در احکام صغری بنا بر صحیح از ابن عباس آورد که آنحضرت علیه سلام فرمود هیچ احدی
برادر من خود که او را در نیامی شناخت ننگه از در سلام بکند مگر آنکه آن برادر او را بشناسد در سلام
در نیاب متعدد آمده است و هر گاه این در احادیث عموم مومنین متحقق شد فکیف سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم و علی اله و صحابه جمیع ابلاغ سلام چه باشد که تمام اعمال است بجز حضرت وی صلی

و صل
در بیان حیات انبیا صلوات
الله علیه و سلم

علیه و سلم پسند و بزرگتر حال صحیح از عبد الله بن مسعودی آورد که فرمود مرقد را از شنگان در سیاحت روزی که
 میرسانند احوال شمار از آنچه بهتر است شکر میگویم مرقد را بران و آنچه بدی منیم متفقاً میگویم شمار او به حدیث
 روایت ائمه می آید و آنچه میگویند که انبیا گذشته می شوند در قبور بعد از چهار روز بلکه نماز میگذارد در پیش آن
 کرده شود و در صورتی میگوید که شواهد بر حیات انبیا علیهم السلام از احادیث صحیح بسیارست بعد از آن
 که در حدیث مرقد آنحضرت را موسی دو نماز میگذارد در قبر خود و احادیث دیگر که در ملاقات آنحضرت با نبی
 یافته است و نیز بهقی میگوید که بنی اسرائیل بر آن است که حق سبحانه تعالی بر انبیا علیهم السلام بعد از موت
 ایشان روح میگذارد و بعد از آن بکافران قصصی است که در روایات من فی الارض صحت با ایشان نیز آمده است
 و آن هم نیست که آن جمیع وجود و سانس موت بود الا در حق و با شغور در آن حالت و تواند که بحکم قول سبحانه که
 فرموده است الا انشا الله رب العالمین حکم مستثنی باشد و نیز در حدیث صحیح آمده است که بسیار گویند در روز حبه صلوة
 بر من زیرا که صلوة شامه نفس میگذرد بر من گفتند یا رسول الله چگونه معروف میگرد و صلوة ما بر تو پوشیده
 شده باشی و بود حق سبحانم حرام گردانیده است بر زمین که بخورد حساب انبیا علیهم السلام و از بیجا معلوم میشود
 که حیات انبیا حیاة حسی در دنیا است نه مجرد تعالی که ارواح چنانکه شهداء را هم در حین طیور است اندازند و صاحب
 از شافعی گفته است که مالی که از آنحضرت مانده هم در ملک او باقی است چنانکه در حالت حیات بود و متعلقان
 با ملک و در چنانکه اموات را میباشند و امام الحنفی این قول را تصحیح نموده است فرموده که این موافق سیر
 صدیق است رضی الله عنه در آنچه آنحضرت از احوال گذشته بودند متقی و گفته است که عجب است از امام که خود میگوید
 مات رسول الله صلی الله علیه و سلم عن کذا السنه و مات و هو راض عن العبرة پس نسبت موت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم میگذارد با اثبات حیات چگونه است در کسی میگوید که هیچ محل تعجب نیست مات فاحیاه الله سبحی در
 شفا الا انما میگوید روح بعد از موت همه جمیع اموات را چنانکه در قبر ولیکن سخن در استقرار روح
 روح است در بدن حیثیتی که بوی زنده که در بدن چنانکه در دنیا بود متقی و ادله که بر حیات انبیا دلالت میکند
 مستقفاً آن حیات ابدان است چنانکه در دنیا بود با وجود استغناء از غذا و با وجود تقویر در عالم از حساب و عذاب
 است که در دنیا حیات بر آن مشروط است ولیکن حق سبحانه تعالی آن نیز زنده دارد و احادیث صحیح
 بعضی احوال و اعراض بدن که کلمات و قضایا بعد از موت میگذرد چنانکه در بعضی احوال بطریق فرج و
 سرور با عرض حزن و غم چندین مرتبه با کل و شره قضایا میگذرد یا در دنیا گفت بنده مسکین خنده

در حدیث صحیح

جزیره العلم و یقین که حدیث نیست عند ربی یعنی یقین که در صوم الوصال در دو یافته است و اثبات
 این عام و لطعام و شراب حقیقت این باشد که از بهشت و عالم دیگر بر سیده باشد با ذوق و حضور حاصل
 شریف میشده باشد و بداند که در حیات اینها عظیم سلام و ثبوت این لطف مرایش از اوست احکام و آثار این
 بر عکس از علماء خدائی نیست غیر آنکه در وجود ایشان در قبور و تمکین استقرار در خصوص این بقعه بعضی سخن
 کرده اند شیخ علماء الدین قزوینی که علماء شافعیه از ارباب تقوی است بگوید که با اعتقاد داریم بحیات ایشان
 نزد پروردگار جل جلاله بجایی که اثرش در اهل است ازین حیات متعارف و اعتقاد داریم که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بار فوق اعلا است در سموات علی نزد سدره المنتهی عند باخچه الماوی و در بحالت افضل و اکمل است
 از اینکه در قبر مقیم بود اگر معتقدیم حدیث نبوی فقی و قوی در قبر مومن میکنند که مدبر باشد چه قبر سرد نباشد
 و سید اهل صفات الله علیه و سلم و لیکن بعد از او در حینه اعلی کند افق و سموات و ارض بود اکمل و
 اعلا است و آنکه در حدیث آمده که انبیا را بعد از چهل روز در قبر می گذارند و در حدیث دیگر آمده که من گفتم
 نزد پروردگار خود که بعد از سه روز مراد قبر نگذار و پس ظاهر شد که قطع باقامت انبیا عظیم سلام باین حیات
 در قبور و استمرار ایشان در دو میتوان کرد این است کلام قزوینی و از صریح منطوق و ظاهر که نزد وی استمرار
 حیات و استقرار ایشان است در قبور و لیکن اصل مدعا که ثبوت حیات حقیقی است مسلم و مقرر است نزد
 و انچه در بعد از نزد وی در وجود او پیدا در قبور گفته است که گمان می برند که انتقالات ایشان به قبور منقطع و تعلق ایشان
 بدان مرتفع گشته است بلکه میان ایشان و قبور علاقه خاصه و منقطع است ثابت است که نسبت با دیگر ثبوت
 ندارد و همچنین در میان قبور سایر مومنین و ارواح ایشان نسبت خاصی است مگر بدان زائران عالمی نشانی
 بدلیل استجاب زیارت در جمیع اوقات بعد از ان احادیث کثیره می دارد و میگوید که جمیع اینها حادثه است
 دارد بر آنکه اهل قبور را ادراک و سماع حاصل است و شک نیست که سماع از معروضی است که شرط اند بحیات
 همه می اند و لیکن حیات ایشان در مرتبه کثر است از حیات شهداء و حیات انبیا کاملتر از حیات شهداء است
 اتمی پوشیده نماند که بعد از اثبات حیات حقیقی حسی دنیاوی اگر بعد از ان گویند که حق است حید شریف را
 حالتی و قدر بخشیده است که در هر مکانی که خواهد تشریف بخشد خواهد بعینه یا با مثال خواهد برسمان یا بر زمین
 و خواهد در قبر تشریف یا فی روی در صورتی دارد یا وجود ثبوت نسبت خاص بقبر در همه حال مروی است که چون
 عثمان بن عفان را رضی الله عنه حاضر کرده اند بعضی از صحابه عنوان الله علیه با وی گفتند صلوات الله

که با اهل شام طبع شوی تا ازین بلا و سخت خلاص یابی فرمود و اندام که از او در بخت خود قایت گتم و مجاورت
رسول خدا را بگذارم و قصه سماع سعید بن مسیب در ایام دفعه حیره اذان از درون حجره شریفه تا رسید که مردم صفای
سعید نبوی کرده بود و مشهور است و از آنچه دلالت دارد بر وجود سرور عالم صلی الله علیه و سلم در قبر کرم واقع
سلطان سعید نوزالدین شهید است و در سنه سبع و سین و خمسمائة در باب رویت آنحضرت در شام در یک شب
تا سه بار و خبر دادن او را مشهور و لغزانی که نسبت بقبر شریف تصور غشی کرده بودند در سعید با برادر کربن بدین
طیبه و در یافتن او آن دو ملعون را و احراق نمودن مرزبانان و غیره مندرج است در حجره شریفه و معلوم است
ان برصاص و این قصه را جمیع مورخان مدینه منوره مثل جمال الدین مطری و محمد الدین فیروز آبادی و غیر
ایشان از علماء اعلام ذکر کرده و تخریح نموده اند و اما آنکه گویند نبوی تعفیل و تخریح داده بود آنحضرت را صلی الله علیه
و سلم در بهشت اعلام بر سر قرار در قبر شریف جواب ازان گفته اند که قبر احدی در بهشت نیست از ریاض منبت
قبر شریف وی افضل ریاض منبت باشد و تواند بود که در ایام صلی الله علیه و سلم هم در قبر از تقرب و نفوذ جاتی
بود که از سموات و ارض و جنان حجاب مرفوع شده باشد بی تجاوز و امتعال زیرا که امور آخرت و احوال نوح
بر احوال دنیا که معین مدور و جهات استقیاس توان کرد و الله اعلم بحقیقه الحال علی وجه الکمال امام
تاج الدین بسکی رحمه الله علیه گفته است که ارام منبت است که بر قبر شریف آنرا افضل نهد قبر شریف افضل است
از تمام اماکن چه بهشت و چه جز آن و گفته است اگر آنرا بر پیش غلیم فضل نهد نمیدانم هیچ مومن صادق را
که توقف کند در آن که همه طفیل شریف است و الله اعلم قسم قسم از کتاب در ذکر اولاد و گرام ظاهرین و ازواج
مطهرات و سراری آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اعمام و عمامت و کلمات و خدم و موالی و امر او و سل و کتاب
و عمل و شعر و خطبها و مؤذنین و آلات حروب و ادواب و سپاه و امثال آن درین قسم بازده باب است
باب اول در ذکر اولاد و گرام وی صلوات الله و سلامه علیه جمیعین بدانکه جمله آنچه اتفاق کرده است
بر ایشان شش اند و پس قاسم و ابیر عسیم و چهار دختر زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه در غیر ایشان از اولاد
است و بعضی طایفه نام نیز شمرده اند پس جمله بهشت باشد چهار ذکر چهار اناث و بعضی میگویند که غیر اینها
و قاسم عبد الله است که با طیبیه صغیر از عالم رفت و طیب طاهر لقب او است بحجت قول او در عهد اسلام
و اکثر اهل علم انساب برین اند و عارفان گفته اند این قول ثابت است پس مجموع هفت باشد مذکور چهار
اناث و مشهور است در مقام و بزرگانها میگردانین کلام است و در موهب له نیز از دارقطنی حکایت کرده که

بمنزل

طیب و طاہر غیر عبد اللہ اند پس ذکور پنج تن باشند و مجموعاً تہ برادر بعضی مردم نقل کرده شد است طیب
و طیب از یک شکم مولودند و طاہر و طاہر از یک شکم دیگر ذکر کرده است این قول را صاحب مفہود پس
بمسما یا زودہ باشد و از بعضی نقل کرده کہ زائیدہ باشد بر سر آنحضرت پیش از بعثت پس کہ نام کرد
اورا عبد مناف پس مجموع دو زودہ تن باشند کہ تہ زائیدہ شدہ اند در اسلام غیر عبد مناف و گفته است
ابن اسحاق کہ زائیدہ شدہ اند غیر ابراہیم پیش از اسلام و وفات یافتند در حالت ارضاع و گذشت از
قول غیر او کہ عبد اللہ بعد از نبوت مولود شدہ و از نسبت نامیدہ شد طیب و طاہر پس حاصل شد از حجج
اقوال ہشت ذکور کہ از انجا متفق علیہا اسم و ابراہیم ہشتم مختلف عبد مناف و عبد اللہ و طیب
و طیب و طاہر و طاہر واضح است کہ سہ ذکور قاسم و ابراہیم و عبد اللہ و چهار ناما تہ ہمہ اولاد
خدیجہ بنت خویلد اند غیر ابراہیم ذکر نہ ائمہ فی الموابہ و لاجملہ عن غرابہ و نقلت کردہ اند و را کہ اولاد
آنحضرت و ترتیب ایشان در اولاد پس بعضی گفته اند کہ اگر اولاد وی صلی اللہ علیہ وسلم قائم بود پسر طیب
پسر قیہ پسر عبد اللہ پسر قاسم و بعضی زینب و پسر قاسم پسر قاسم پسر قاسم پسر قاسم پسر عبد اللہ
کہ لقب او طیب و طاہر است پسر ابراہیم و امین عبد اللہ کہ گفتہ کہ ہمین است صحیح و بعد از انکہ ترتیب
ولادت معلوم شد اگر ذکور را جدا ذکر کنیم و ناما تہ را جدا مناسب افتد اما قاسم اول مولود است کہ
ترایرہ شدہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم پیش از نبوت و ہوی کنیت کردہ شد آنحضرت یا ابو القاسم
پرسیت تا ششم کرد و بعضی گفته تا قابل رکوب شدہ بعضی گفته دو سال زیریت بعضی ہفتہ ماہ گفته
و گفته اند صواب این است و وفات وی نیز پیش از نبوت است و صاحب موابہ گفتہ کہ سہ تن
اینچنان چیز نیست کہ دلالت میکند کہ وفات در اسلام است و وی اول کسی است کہ مرد از اولاد
وی صلی اللہ علیہ وسلم اما عبد اللہ بن ابی صلی اللہ علیہ وسلم در کہ بعد از اسلام بوجود آمد و در وقت
فوت شد و چون عاص بن املی سہمی پدر عمرو بن العاص خبر فوت او را کہ پیش از وی قاسم بن
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فوت کردہ بود شنید گفت پس ان علیہ اسلام مردند ابر خواہ بود و در
در لغت یریدہ دم و بی فرزند و غیر شدنت پس این آیت آمد کہ ان شامک ہوالا تبر بدستی کہ
دشمن تو و عیب گفتہ تو در شب گزیدہ تو آخر ابر ہم اوست کہ در دنیا و آخرت کسی نام وی نبود کہ
بر بد لعنت بر او چو توئی را ابر خواندن توان گفت کہ خیرت دنیا و آخرت او را حاصل است بجز کسی

که از حیطه وصف و بیان بیرون است و عالم از او دوی پر گردد و در شرف و غلبه منتشر گردند و تا روز قیامت
 هزار ساله در میان زیارت هم او و معنوی و عقاب او باشند و الله تعالی به عیب خود صلی الله علیه و سلم خبر داد که
 انا اعطیناک الکون و کون فاعل است از کثرت و بباله است در آن و تمامه خیرات دنیا و آخرت که علم خلق
 بکنه آن نرسد و هر کسی که گوید در جنت این جمال حقی است از دقتی و قطره است از بحر و اوقادیل علماء
 و قابیل رحمة الله علیه در کوشش بسیار است هر کسی به نور باطن چیزی یافته است و ذکر کرده و نبوت و معجزات
 و شفاعت و معرفت و سایر برکات ذات شریف دوی و کمالات و کرامات تا روز قیامت داخل آن است
 و عرض کوشش در بهشت بر دوی صلی الله علیه و سلم میا کرده اند و هر که از دوی بخورد هرگز تا ابد تشنگی نکند
 و نیز فردی از این غیر است و اما ابراهیم رضی الله عنہم جمعین اخرا و اولاد است در مدینه مطیبه رزوی که
 سال هشتاد از هجرت فولد نمود و او را یاریه قطیبه رضی الله عنہما که بر سر دویه مقوس ملک اسکندریه در مدینه
 دیگر خدمت شریف در ستاده بود در ذکر سراری آنحضرت علیه اسلام مذکور است و احوال و در باب سایر
 رسائل بجانب ملوک و امر که در سنده سادسه واقع است مذکور شده است و سلمی زوج ابورافع مولی رسول
 صلی الله علیه و سلم قابله او بود و دوی شوهر خود را ابورافع خبر داد که گراندید که ماریه پسر آورد و ابورافع خبر
 بحضرت علیه اسلام رسانید خبر دگانی بوی غلامی بنشیند پس جبرئیل علیه اسلام نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آمد و گفت یا ابراهیم حضرت خوشحال شد و شادمان گشت و عقیده کرد بدو کیش و لقبی یک گویند و
 خلق کرد و نام نهاد و لقبی نام روز اول نهاد و در صحیح بخاری از حدیث است آمده که آنحضرت فرمودند
 مرا ایشب غلامی نام کرد و او را بنام پدر خود ابراهیم و لقبی کرد بوزن سو و بی فقده را بر ساکین و دفن کرد
 موی سر او از زمین پشیرید و ابراهیم را برای ارضاع بام سیت که زن آنگری بود که او را ابوسیف میگفتند
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین ابراهیم در خانه ابوسیف تشریف برد و روایت است از انس بن مالک
 رضی الله عنہما که گفت نزد من ایچ که راهبران بر عیال خود از سوی اصلا الله علیه و سلم بودند که ابراهیم مشرف
 در جوانی مدینه پس وقت آنحضرت در مابا دوی میبودیم پس می در آمد در میت پس میگفت ابراهیم را اولی
 میگردد او را بود ابوسیف بر کوره آنگری و شش میگردد در خانه او می افتاد و گاهی که آنحضرت بدین نام
 بانگانه فتی من بیشتر میفرمودند و خبر دار میگردد که آنحضرت علیه اسلام می آید تا ترک آن کار میگردد و در سنده
 طیبیه بر ماریه خانه ساخته داده بود که آنان ان موضع تشریف را موضع مشرف به ابراهیم میگویند زیرا که در

در حدیث

و در پیش جابر رضی اللہ عنہ آمد که چون خبر یافت رسول خدا که بر حسین در سگرات است عبدالرحمن بن عوف نزد آنحضرت بود پس گرفت آنحضرت دست عبدالرحمن را پس خود را در سید بر سرش نهاد که بر حسین جان میدهد پس گرفت او را و نهاد در کنار خود پس اشک رفتن گرفت از چشم مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم لبش گفت مایه سبب تو ای ابراهیم اندوختن چشم میگردد و منی گویم چیزی که ناراض سازد پروردگار را و بود ابراهیم بنعتاد روزی چنانکه بود او ذکر کرده و در روایتی شانزده ماه و بیست روز یعنی یکسال و ده ماه و شش روز یعنی قریب یکسال و نیم گفته پس عبدالرحمن بن عوف گفت تو نیز میگویی یا رسول اللہ اختری کرده بودی اگر چه بریت گفت ای پسر عوف این حال که تو بر من مشاهده میکنی رحمت و وقت است بریت که ناشی میگردد از مشاهده حال و منی نگردد ام مگر از دو صوت از صوتی که نزد آنحضرت و او را لب و در امیر شیطان بود و از صوتی که نزد مصیبت بود و منی میگردد از روی خورشیدین و بر روی زردن و جامه پاره کردن اما آب اندر چشم رفتن از رحمت است و هر که رسم کند رحم کرده نشود بر او عبدالرحمن بن حبان بن ثابت نزد او فرمود شیرین که خواهر باریه بود روایت میکنند که میگفت برالین ابراهیم حاضر بودم که من و خواهر من را بر فریاد میکردیم حضرت منی بنیکر چون خوش نفس کرد ما را از فریاد کردن منی نمود در روایتی آمده است که چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگریست اسامه بن زید فریاد بر آورد و حضرت ویرانی فرمودت وی دیدم ترا یا رسول اللہ که بگریستی فرمود البکاء من الرحمة و اعراض من الشيطان و گویند که ابراهیم او را غسل داد و بقوله فضل بن عباس داد و عبدالرحمن بن عوف تا بگریخت و آنحضرت نیز حاضر بود پس بر پشت ابراهیم بر صندلی صبح است که نماز گذارد بر وی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنکه از عایشه آمده است که نماز گذارد بر او تا او مل کرده اند از آنجا که احتمال دارد بر نفس شریف خود گذارده باشد و صحابه را هر کرده باشد که بگذارد بر او است که نماز کرد و بجا است دفن کرد او را و لقیح و گفت دفن میکنم او را نزد فرط یا عثمان بن مطعون و آب پاشید بر قبر او و میگویند که این اول قبریت که آب پاشیده شد بر وی و نشان داد کرده بر قبر وی چنانکه نشان قبر عثمان بن مطعون کرده بود که نفس نفیس خود سنگ برداشت و بر قبر وی نهاد احدیث و سنگ گشت در روز موت ابراهیم آفتاب و بود موت تا پنج و هم محرم یا دهم صبح الا اول و گفتند مردم که این کسوت بخت است بر حسین بن رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و بود در دهن مردم گرفتند آفتاب و ماه بخت موت غلطی با وقوع حادثه عظیم میباشد پس فرمود آنحضرت که شمس قمر روایت اند

از آیات الهی گرفته نمی شود بسبب موت احدی و نه حیات آوردن او حتی آمده که در آیت ما نکه میرساند بوسه
 پروردگار تعالی بندگان خود را یعنی تا عبرت گیرند از آن تقصیراتی که در عتاق نمایند و خوب بکنند از گناهان چون
 در هفتم ماه واقع شد و عادت دفعی است در سبت و هشتم یا سبت و نهم ماه از نجات بیشتر این جانب افتادند
 که سبب موت است و در نجات دلیل است بر طیلان قول اهل تخم که بحباب ایشان ممکن نیست گزاف
 انجای چو در روز سبت و هشتم یا نهم و منقول است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز وفات بر ابراهیم فرمود
 اگر چه بود سبت من همه اقربای مادر و برادر از اسیکوم و از همه قبلیان وضع جزیه مینمودم و در صحیح جاب
 نبوت پیوسته است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ابراهیم سپهرین وضع تمام کرده از دنیا رفت
 بدستی و بر مرغی و پروازی دوم وضعی در بهشت خواهد بود تا ایام رضاع او را کامل گرداند و تا آنکه مراد بهشت
 عالم برزخ و مشتاه یا افان اندر بهشت زده باشد حکمت در عتق مرصعه و اتمام مدت رضاع موکول
 بعلم رسالت و بعضی از مشایخ که تا این نیز فی بعد الموت تک با خبریت میکنند که دلالت بر تکمیل این نقصان
 میکنند این بنده نیز باین قایل است و تک با خبریت دیگر آمده است که هر که در حفظ قرآن ریاضت میکند
 و تمام کرده از عالم بگذرد حق سبحانه در کوروی بهشت بگمارد که حشش تمام گرداند و ظاهر تر است و باید در یافت
 که بعد از موت چه پروای برمی افتد و چیزها نماند و مشهور است که در دیالات این چه ترقی باشد سالکی را اگر
 چیزی از عالم غیب نماند بگردن پیچ و سرور زده بر در سیر دو انجا که این همه انوار و سراز ظاهر و باهر
 چه حال باشد اگر گویند که مراد ترقی اینجا نامی سلوک است که عبارت از زوال غیبات صفات بشری است و
 تیره در دنیا حاصل نمیشود و تحقیق نمی پذیرد چه بی که انوار انوار برود سراز ان عالم نیز با زائل نگردد و پاک
 انسانند و اگر گویند که سلوک اینجا باید تمام کرد اینجا بی سلوک رفتن فایده ندارد این اگر باشد در عالم آخر
 خواهد بود و عالم برزخ حکم دیگر دارد و شیخ ابن عربی در بعضی رسائل خود اثبات ایند عالمی گوید که مسلم
 در سبب تشریح قدس سره با نتم که بر یک حکمی در عقاد می بود نزد من خلافت آن بود پس آنرا بوسی تعلیم
 و تلقین کرد و حصول این علم در سبب تشریح داخل و قی سیدار و الله اعلم بحقیقه الحال بدو کلام
 کرده شد از حدیث ابن بن مالک رضی الله عنهما که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم لو عاش ابراهیم
 کان فیها پس در روضه الاحیاب این را چنین نقل کرده و گفته که آنچه از اسلاف منقول است که ابراهیم
 پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالت صغر ذات یافت و اگر چه سبت پیغمبر بود بصحت نرسیده و عقابای

پای

نزار و این دلیر است بر عالم غیب است این عبد البر گفته که نیدانم که این سخن چه می تازد نوح علیه السلام از نزد
 بودند و نبی بودند و منتهی و ظاهر است که مراد است که این قول از بعضی سلف مراد است ولیکن نوح آن شخص
 صلوات الله علیه و سلم بصحت بر مسیده و چون نوح آن بحضرت بصحت رسید اعتباری ندارد و این سخن بی صلاح
 از آنحضرت دلیر کردن است بر عالم غیب بعد از آن نقل کرد استیسا و آنرا از این عبد البر و دروازه است
 سگویی که روایت کرده شده است از انس بن مالک رضی الله عنهما که گفت لوقی لعنه ابراهیم بن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لکان بنیاد لکنه لم یبق لان سبکم اخر الایام اخره ابو عمر و گفت انس
 بن مالک اگر باقی می ماند ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم بر انبیه میشد پیغمبر ولیکن باقی نماند
 زیرا که پیغمبر آن است و نقل کرده است صاحب از بر سر که گفت سگویی در این را انس سگ بی صلاح از آنحضرت
 علیه السلام چیزی که مقصود است با بر ابراهیم و الا لازم نیست که بر بنی نبی باشد بسبل این نوح علیه السلام
 نبود از مودی نیز نقل کرده که گفت این کلام روایت کرده شده است از بعضی متقدمین ولیکن باطل است
 و عبارت است در کلام در حدیثات و محارفات و محرم است بر امری عظیم و شیخ سخاوی در مقاصد مستند
 مثل قول ابن البر گفته و شیخ ابن حجر و عقب کلام قوی گفته که این کلام صحیح است با وجود دوری از
 طریق و گفت گو یا ظاهر نشد مراد او را وجه تاویل آن پس گفت در انکار آن آنچه گفت و صحاحی آن سب
 را بیان کرده یکی آنکه روایت کرده است ابن ماجه و غیره از حدیث ابن عباس که چون مراد ابراهیم بن رسول
 صلی الله علیه و سلم نماز گذارد بروی و گفت که او را امر سعی است در حدیث است اگر نیز بصحت باشد صدیق و
 در سند این حدیث ابو سعید ابراهیم بن عثمان و سلمی است و وی ضعیف است و همین طریق روایت
 کرده است ابن مندیه در کتاب المعرفه و گفته است که این غریب است دوم آنکه روایت کرده است ابراهیم
 شندی از انس که گفت آنحضرت ابراهیم بر کرد محمد او اگر باقی مینماید میشدی الحدیث سوم آنکه آنچه نزد
 بخاری است از طرق محمد بن یسار و معجل ابن ابی خالد گفت گفتم مر عبد الله بن ابی ارقی را بروی
 ابراهیم بن نبی را صلوات الله علیه و سلم گفت مروی صغیر و اگر تقدیر کرده باشد بعد از آنحضرت منبر
 نیمه و پس او پس معلوم شد که این حدیث طرق است اگر چه ضعیف و غریب باشد و چنان نیست که گفته
 بعضی از مخالف و بعضی از متقدمین چنین گفته اند و باطل است و این عبارت و محارفات است بر عالم غیب
 در حدیث اشکال است از دو وجه یکی آنکه بعد از حضرت پیغمبر نیست پس چه معنی دارد که اگر ابراهیم بن رسول

پسیر شدیم در شرف نیت که قضیه شرطیه ستانم نیست صدق طرفین و وقوع آنها را چنانکه گویند اگر اتفاقا مورد
می بود چنین و چنین و اگر زید عاری بود باقی میبودیم چنین اگر زنده میبود با بر حسین می بود لیکن
مطلبیت و غیره در دوم وجه ملازمت و توجیهش آنست که مقصود روح و اعلاکشان ابراهیم و کمال است
اوست که بر تبه بود که اگر نیز نیست و باب نبوت مسرودنی بود و این شان و استعداد او در دیگر اسرار
نبود فافهم و الله اعلم بحقیقه الحال علی وجه الکمال و وصل اما دختران اکبر نبات آنحضرت صلی الله
علیه و سلم زینب است رضی الله عنهما بقول اکثر علماء از ابو بصیر و در مواهب گفته که زید کالی که صحیح
نیست قول ایشان و گفته که خلاف در وی و در قاسم است که کدام یکی زاینده شد اولاد و در این است
آنست که زاینده شد وی در سنه ثلثین از ولادات آنحضرت که در واقعه فیل بود و در یافت سلام را و دختر
کرد و ترجیح کرده بود او را با پسرخاله اش که ابو العاص بن الربیع بن عبد العزیز بن ابی شمس بن عبد مناف
و مادر ابو العاص هند بنت خویلد بنت خدیجه بنت خویلد از یک مادر و پدر ابو العاص مشهور کیفیت است و
دنام وی آنست که لقیظ است یا مقسم کبیر می و سکون قاف یا قاسم یا اسیر بن عبد البر گفته اکثر
قول اول است و هجرت کرد زینب پیش از اسلام ابی العاص و گفته است او را البکر اسلام آورد ابو العاص کج
و بعد از سپرد آنحضرت او را بوی بکاج اول و بعد گویند بکاج جدید محل قصه می این است و تفصیلات آنکه
ابو العاص در شکل اسیران بر بود چون اهل مکه در خلاصی اسیران خود فدیه فرستادند زینب بنت رسول
صلی الله علیه و سلم در فدیه ابو العاص ثالی فرستاد که در میان آن قلاده بود که خدیجه آنرا در کتف راستی
زینب بجا زاده بود چون دید آنحضرت رسول صلی الله علیه و سلم مایه کرد محمد صحت خدیجه را و سخت فتنه
نمود و گفت یا صحابا اگر می بینید شما که را بکنید اسیر زینب را و بارگردد ایند مال فدیه را شامی و ایند و خیابان
کنید گفته صحابه نعم یا رسول الله آنچنان کنیم که خاطر شریف بوی خواهد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدق
از ابی العاص که بفرستد زینب را بسوی و صلی الله علیه و سلم پس قبول نمود ابو العاص فرمود و آنحضرت
فرستاد آنحضرت زینب بن حارثه را و مردی را از انصار بیکه مطرفه تا زینب را بسیار فرمود بیکه در زور دید و با شنید
در لیلین سواد کج بنون و صیم و حار و این لفظ بچند طریق خوانده اند و مشهور همین است که گفته شد و بوی است
بیرون کشید پس مسجد عائشه که از آنجا او را همراهی برانند می گذرد به ثماز زینب پس مصاحب شو بد او را می
او را بیرون برد از آن بخت در سال یا شش سال بیرون آمد ابو العاص بخاری و بود با او احوال اهل مکه

و صل
بم
آن

بک

دو وقت پر گشمن از ان تجارت اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و طلب این قافلہ آردہ بودند چون رسیدند
 بر سرالی العاص خودتند که گیرند اموال و بکشند اورا چون رسید این آنجیز نیب را عرض کرد بخت و گفت مالک
 آیا نیست محمد نامان مسلمانان یکی فرمود بی بست و گفت نیب تو پس تو گواه باش یا رسول اللہ کہ من این
 اوام ابو العاص را چون دیدند صحابیان حال را باز داشتند دست تعرض از ابی العاص و اموال و گفتند
 بوی کہ مسلمان شوی تا همه این اموال مشرکان غنیمت باشد مگر گفت شرم دارم من کہ چه کمین سازم و این
 باین پلیدی پس آمد بیکدیگر و اموال را با صاحبان آن و گفت با اهل مکہ آیا رسانیدم من اموال شکر الشاکر
 ساختم و خود از ان گفتند اللهم نعم پس گفت گواه باشید ان لا اله الا الله محمد رسول الله پس بجز
 کردید نیکه و سپرد آنحضرت علیہ السلام ز نیب را بوی نکاح سابق یا نکاح جدید و از اینجا است اختلاف علماء
 در آنکہ اسلام احد الزوین فتح میکند نکاح را یا نه آنحضرت بسیار دوست میداشت ابو العاص را و غنیمت
 شقت نمیداد بوی یکبار در مدینه دخترک ابو جہل آمد کہ بسیار جمیل بود علی مرتضی رضی اللہ عنہ خواست کہ نکاح
 نماید اورا چون آنخبر بخت علیہ اسلام رسید تا نوش آمد آنحضرت را پس منبر برآمد و خطبه خواند و روح ابی العاص
 در ظاهر شدنی از وی بسیار کرد و گفت اگر دختر ابو جہل را می خواهد فاطمہ را طلاق دهد خدا جمع کند دختر دوست
 خود را و دختر دشمن خود را در یک چاس امیر المومنین علی این را شنید آمد و اعتذار نمود و گفت یا رسول الله
 نخواستم اورا و نہ گفتم در نیاب عینی مردم برین میداشتند حضرت فرمود یا علی من نکاح دوست میدارم و فاطمہ
 جگر گوشه من است ترسید میا و در محبت من به تو خطبه راه یابد و نیب را از ابو العاص پس بود علی نام دختر
 امامه نام علی پس نزدیک بجا بلوغ رسیده از دنیا رفت آنحضرت اورا در لیت خود ساخته بود بر ناله خود در فتح مکہ
 و امامه را دوست میداشت چنانکہ بی ثبوت پیوستہ کہ فوجی نماز میگذازد و امامه را بر دوش خود نشاندہ بود
 چون بر کوه برقی بزین می نهادش چون ملاز بود بر پشتی برای قیام بر میداشت اورا و شرح در نجاشین
 کرده اند کہ این برداشتن و بر زمین نهادن فعل کثیر بود تجویزان چون کردند جواب میدهند کہ او خود آمدہ پی
 و خودی اقتادہ فعل و اختیار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ بعد از فاطمہ ہرگز
 و بیعتی رضی اللہ عنہا امامه را بخواست و زایندی بر علی دلہ بر آنکہ نام سے محمد اوسط است و محمد اکبر و محمد صغیر
 نیز از اولاد علی مرتضی اند محمد اکبر محمد بن حنیفہ و محمد صغیر نام اوام ولد کہ شہید شد با امام حسین و وفات زینب زینب
 حیات آنحضرت علیہ السلام در سال ہشتم از ہجرت واقع شد و سودہ بنت رعدہ و ام سلمہ و ام ایمن و ام علیہ

انصاریه اور افضل و لغز روایت است از ام عطیه که گفت در امر بر بار سوزند اصله الله علیه وسلم و حال آنکه شمار
 سید ایدیم حضرت اور لو گفته اند که مراد زینب زوجه ابی العاص است چنانکه در روایت مسلم از ام عطیه آمده که گفت
 هنگامی که مراد زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما را آنحضرت تشویند اورا حدیث یام کلثوم
 زینب عثمان چنانکه در روایت ابن ماجه آمده با ستاد بشره و تمهین و الله اعلم دور حدیث متفق علیا آمده است
 که گفت ام عطیه در آمد بر بار سوزند اصله الله علیه وسلم و بودیم که غسل سید ایدیم انبیه اورا پس گفت تشویند اورا
 سب بار این اعدا و یا اکثر از ان و در روایتی یا بیعت بار و مقصود تبرئیت نیست بیان اعدا بلکه مقصود آن
 است که اگر عمل شود لطافت و پاکیزگی نسبت به مردم نسبت زیاده بران و الا زیاده گفته تا حاصل شود
 لطافت و واجب یکبار است در روایت یا اکثر از ان مودیه یعنی است که آنکه اشارت باشد بر رعایت نیز در
 تشویند آب خالص و آب معرقی بر کفار و بگردانید در بار اخر کافر و در روایتی مشک هم آورده است
 پس چون فایز شود شما سے زمان از غسل اعلام کنید مرا ام عطیه که راوی حدیث است میگوید
 پس چون فایز شدیم ما خبر کردیم آنحضرت را پس انداخت بسوی مانگ خود را و گفت شعار سازید
 این را یعنی درون کفن پو شانید تا وصل شود بیکت و در نجای استجاب تبرک است آثار صالحین و
 در روایتی آمده که تشویند اورا و سه بار پانچ یا بیعت و اقرار کنید کجا بهای است و مواضع و ضرور
 عطیه میگوید یا تم با بی با اورا سه بخش انداختیم از پس پشت او و بعد از تجنیز و تکفین نماز دفن کردند و
 حضرت خود در قبر در آمد رضی الله عنها و لمارقیه و ولادت وی در سال سی و سوم از واقعه فیل است بعد از آن
 بی سال فکر کرده است زیرین بکار و فیرونی اکثر نبات آنحضرت است و قبح کرده است آنرا بر جانی و جام
 نرسا یا صح که بر این اکثر جسم نیست که زینب اکثر نبات است چنانکه گذشت و بودرقیه پیش عهد نبوت
 عطیه بن ابی لهب و اخت او ام کلثوم تحت بر آوردی عطیه این چنین است و در مواهب لدنیه که در اکثر کتب
 و جامع الاصول در اول بعینه بگردانی مصنف و در وقته الاحیاب بر فکس این آورده و در حاتم
 نوشته که آنچه در اکثر کتب است زیرا که عطیه مسلمان شده و مقبول الاسلام گشته در اعدا و صحابه مذکور شد
 و صاحب دفای آنحضرت در شان او استجاب گشته و غیره اورا به قتل آورد بر آوردی عطیه است اتفاقا
 و بر هر تقدیر چون نازل شد سوره قاتل ابی لهب گفت ابی لهب بدعتیه بود و معتبره اس تمام
 یعنی بیزارم از شما اگر مفارقت کنید و حذران محمد را پس مفارقت کردند و دخل نکرده بودند و گویند که پیش

کتاب

ابوالعاص را نیز باعث شدند بر مفارقت زینب وی گفت بخدا سوگند من ہرگز مفارقت نکند مگر محمد را دوست
دارم کہ در عرض وی بیخ زن از خوشی باشد پس زوج کرد عثمان بن عفان رقیہ رضی اللہ عنہا بکشتہ رقیہ و
ہجرت کرد بوی بحرین نسبی حبشہ حضرت علیہ السلام در شان ایشان فرمود کہ اول کسی است کہ ہجرت
کرد بسوی خدا بعد لوط علیہ السلام و بعد وی رضی اللہ عنہما خداوند من رافع و جمال رافع و ذکر کردہ است
و ولالی کہ زوج عثمان رقیہ ہر جا ہجرت بود و ذکر کردہ فی روی کہ بعد از اسلام بود نقل است کہ چون رقیہ رضی اللہ
عنہا وفات یافتہ زمان میگرفتند و آنحضرت ایشانرا منع میکرد و قائلہ زیرارضی اللہ عنہا بسیر قریہ ہر جا کہ
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بود و میگرفت در رسول صلی اللہ علیہ وسلم بگوشیدہ داشت کہ از
چشم مبارک وی پاک میکرد و با وجود از این عباس آمدہ کہ چون تفریق کردہ خدا آنحضرت علیہ السلام فرمود
گفت الحمد للہ و فن البیات من المکرمات و از اینجا معلوم میگردد کہ گتہ بر مرده باز بہت نشاء رحمت و
رقت است نہ از بہت فقدان میت کہ تقدیر الہی واقع شدہ است و اینشمہ بر تقدیر ہی کہ حضرت تو
وفات رقیہ حاضر بودہ باشد و حال آنکہ حضرت در وقت وفات وی در بدر بود چنانکہ مشہور است
پس غالب سخن آنست کہ این وقائع در وفات زینب بام کلثوم باشند و راوی وہم کردہ رقیہ
پنداشتمہ باشد و اگر در شان رقیہ بہ ثبوت پیوند گوئیم کہ احتمال دارد کہ بعد از قیام از غزہ آن سیر
بر سہ رقیہ آمدہ و امور مذکورہ واقع شدہ باشد و اللہ اعلم در وایتہ ہم نقل میکنند کہ آن حضرت
قریب با یام وفات وی آمد و الہم کلثوم کہ در تحت عقبہ بود گفت اندکہ شناختہ نشدہ است اورا
نام و بعضی آئمہ گفتہ اند و آورده اند عقبہ چون مفارقت کرد ام کلثوم را آمد بران حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم و گفت کا فر شد وی برین قونہ تو دوست منی و نہ دوست میدارم ترا و حاکم کرد بر آنحضرت و
پارہ کرد پس راہن اورا در روایتہ آمدہ کہ گفت ہو کیف مالذی فی فندی فکان قاب تمین
اولادنی و ظاہر این کلمات از سورہ ہختم گرفت کہ دران ایام در مکہ مطیبہ نازل شدہ بود و گویند
کہ آن ملعون چندان سبے اپنی کرد کہ آب و بان پدید خود بجانب آن سہمدا مذاخت گفت
رقیبہ را طلاق دادم آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم المعبود القم سبط علیہ کلما من کلابک
و گویند کہ ابیطالب دران مجلس حاضر بود گفت نیندا تم کہ ہم چیز مرفوع نیز دعای محمد را بر تو کند و
این ملعون قاصد تجارت بسوی شام بود و در راہ چون بنزد رسیدہ کہ ما داسے سباع بود

ابو سب با اهل قافلہ گفت اشب ما را یاری بدید که بستم که دعای محمد در حق پسر من اشب تاثیر کند
 پس یار ما را جمع کردند و بر جسم نهادند و برای عقبه عدالاسے بارها جای خواب راست کردند و برگرد
 دی نشستم پس حق تعالی خواب بر ایشان برگذاشت نیز سے آورد و بیای هر یک را می بویید و بیخس
 نقرض نکرد و بر جسدوستی بر عقبه زد و سینہ اش را پاره ساخت و پرواتی گردش را بر برد و آنحضرت
 بعد از قوت رقیه ام کلثوم را در سنه ثلث از هجرت بعثان داد و فرمود این جبرئیل است ایستاده خبر
 میدهد مرا که حق تعالی امر کرده است که تزویج کنم ترا و اورا وفات یافت ام کلثوم را در سنه شبع
 از هجرت و نماز گذار و آن حضرت بر سه و ششت آن حضرت بر قبر وی و روان میشد اشکها از چو
 چشم مبارک وی صلی الله علیه و سلم گفت آیا هست در میان شما کسی که جاسمت کرده است با این
 اشب پس گفت ابو طلحہ من یا رسول الله فرمودند و او قبر و سه و بعضی از شارحان گفته که این
 قول آنحضرت علیه سلام نقرض بود بعثمان که شب جماع کرده بود و بجاریه خود به سب آنکه در کشیده بود
 بجاریه ام کلثوم رضی الله عنہا چون بیباقت شد وی رفی الله عنہ رفت نزد جاریه و جماع کرد
 و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وفات ام کلثوم فرمود بعثمان اگر چه بود نزد من تا الله تزویج میکند
 ترا و اورا در روایتی اگر چه دشتی سے و ادم وی مردکی بعد از دیگرے میدارم ترا و گویند که ام کلثوم
 رضی الله عنہا مدتے با عثمان سے الله عنہ بود اما فرزند می از وی حاصل نشد و بعضی روایات وارد
 شد که فرزند آن شدند اما باقی نماند و از رقیه نیز فرزند سے نماند و در هجرت اول بحثه چنانکه
 بود و حمل او سقط شده و بعد از آن پسر سے آمد چون دو ساله شد خردوسی بر چشم او منقار
 سے زد و بعد پس از عثمان رفی الله عنہ از دختر آن پسر صلی الله علیه و سلم فرزند سے نماند
 و از ازواج دیگر اولاد شد و باقی ماند و الله اعلم به حقیقت الحال و اما قاطبہ رضی الله عنہا
 ولادت شریف وی در سنه احدی دار بعین از مولد نبی صلی الله علیه و سلم گفته اند این قول
 ابو بکر را وی است و این مخالف است مرجح سے را که روایت کرده است از ابن اسحاق که
 اولاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه زائیده شده اند پیش از نبوت الا ابراهیم زیرا که برین قول
 ولادت رضی الله عنہا بعد از نبوت میشود یکسال و این جوزی گفته ولادت قاطبہ رضی الله عنہا پیش
 از نبوت است یہ بحال و شهر روایات این است و رضی الله عنہا ضربات سوال صلی الله علیه و سلم در روایت

۵۸۸

رقیبہ و تقویٰ ام کلثوم رضی اللہ عنہن، دوی رضی اللہ عنہما سیدۃ السائر للعالمین سیدۃ نساء اہل بیت است
تسمیہ کردہ شدہ فاطمہ زہرا کہ حق تعالیٰ بازو داشت اور او مجبان اور از آتش و وزخ و قبول بازو است قطار ح
وی از نسا زمان خود در فضل و دین و جمال و انوار و عوی از نسا سوی اللہ سبحانہ و زہرا از بہت
زہرت و بخت و جمال و کمال وی و زاکیه و راضیہ نیز از القاب شریفہ است و بود شبہ ناس بر سول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم در راه و روش و صورت و سیرت و سخن کردن و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وی آید
فاطمہ بروی می ایستاد و میگرفت دست شریفہ او را وی بوسید چہمین مبارک او را وی نشانہ او را در جیب
تخت خود و چہین چون می آمد آنحضرت علیہ السلام بروی می ایستاد و بیفت وی بسوی آنحضرت
و میگرفت دست مبارک آنحضرت تا وی نشانہ بجای خود و ترویج کرد آنحضرت او را بعلی رضی اللہ عنہ
در سنتہ نایبہ در رمضان بعد از عراجت بدر و بعضی بعد از گفتہ اندوز قاف کرد و زوی ابو جعفر تقوی ترویج
کرد در جیب و بقولہ در صفر ترویج وی بام خدا و حتی وی بود پانزدہ سالہ پنج ماہہ و نصف ماہ و نصف را
بست و یک سال و پنج ماہ و اقوال دیگر نیز نیست و قصہ ترویج وی رضی اللہ عنہا در وقایع سال و ہزار ہجرت
گذشت و زائیدہ وی رضی اللہ عنہا حسن و حسین زینب و ام کلثوم و رقیبہ زینب و طفولیت
وفات یافتند و زینب ابجد اللہ بقرہ و ام کلثوم بہرین انخطاب ولد و از ایشان نسل نماز گزیر ام کلثوم زہرا
نیز بہرین انخطاب پسری شد نام ازیدہ و زہرا بہرین انخطاب چہچ آمد کہ فاطمہ سیدہ نساء اہل بیت است حسین
سیدہ اہل بیت است و بہرین انخطاب کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود فاطمہ بضد منی مرہ اذا باخدا و انی
وہم انقضوا حق البغضی و نیز آمدہ است کہ ان امی الخشب یحصب فاطمہ ویرضی برضاہا و گویند نوبت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با علی و فاطمہ با سطلت میفرمود و بہرین انخطاب متلطفت میفرمود علی فرمود یا رسول اللہ او
دوست تر است بہ من از من یا من از وی حضرت فرمود صلی علیہ المعبود وی دوست تر است بسوی من از تو و
ختر تر است بہ من از وی بہرین انخطاب بہرین انخطاب صدیقہ زہرا رضی اللہ عنہا کہ فرمود پیرون رفت پیغمبر صلی
علیہ وسلم و بود بروی کسان از شہم حسن بن علی اورا پیش آمد پس زہرا کسا و آورد اورا بعد از
حسین بن علی آمد اورا نیز رود ای شریف آورد و احاطہ فاطمہ و علی آمدند ایشان را نیز و ان کسا آورد
پس این آیت بخواند تا بریدہ اند لید بہ عنکم الرجز اہل البیت و بطہرکم تطہیر او در شان این چہا کس
فرمود من جنگی ام با کسی کہ جنگ کند ایشان او صلہ کند و ام با کسی کہ صلح کند ایشان روزی آنحضرت

صلی الله علیه و سلم بخانه فاطمه رضی الله عنها تشریف آورد و یکدیگر وی بهانه سبط از ششم شتر پوشیده نشسته است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب چشم مبارک و آورد فرمود ای فاطمه امروز پرشقت و تنگی دنیا صبر کن ای تا فردا
قیامت نغمه شبست ترا باشد و آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر سینه مبارک
فاطمه زهر انهداد و با کرد خداوند او را از گرسنگی آزاد گردان فاطمه رضی الله عنها میفرماید ای من بچشم دیگر گریزان
دل خود چست گریختی نیا فتوفی اکدریت قصه و از ثوبان مولای رسول الله صلی الله علیه و سلم مرویست که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بسفر میرفت آخر کسی را که در و اع کردی فاطمه زهر بود چون مراجعت فرمود
با دل کسی از اهل بیت خود که ملاقات نمودی او می بودی انگاه بجهه مطهره تشریف شریفی برد آورد و اندک
عایشه صدقیه رضی الله عنها پرسیدند که از آدمیان که دوست تر بود بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
گفت فاطمه گفتند از مردمان که گفت شوی او اینجا انصاف عایشه رضی الله عنها و صدق حال و مصداق است و
بجای بیت پیغمبر باید دانست و در حدیث دیگر آمده که از فاطمه پرسیدند که از آدمیان که دوست تر بود بر رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود عایشه گفتند از مردمان فرمودند تشریف که محمد بن ابی طالب نام حسن مجتبی
الله علیه و سلم را میگویم بله خود را فاطمه که در محراب سجده خود نماز میکرد از نماز ما نیکو صبح طالع شد شنیدم که منین
و مننات را بسیار دعا کرد و در نفس خود راهیج دعا کرد و گفت ای ما در هر بان چگونه است که برای نفس خود
بیج دعا کردی فرمود ای پسرک من ایچو اتم الدار و از عمر بن الخطاب آمده که در آمد روزی بر فاطمه و گفت
یا فاطمه و الله ندیدم هیچ کس را که محبوب تر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از تو و نبی را سوگند ندیدم هیچ کس
از مردم بعد از پدر تو محبوب تر بسوی خود از تو و مناقب و فضائل اهل بیت بیشتر است و دو قسم است یکی
جعل بنو ان اهل بیت و دیگر خصوص فاطمه و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم و چون مقصود و در اینجا ذکر
فاطمه زهر است رضی الله عنها اقتصار بر آن نموده آید و کلام در معنی اهل بیت و تفسیر کبریاء انما یرید الله
لینزب عنکم الرجز اهل البیت بسیار است و در مواضع دیگر تفصیل بیان کرده شده است آنجا باید دید
و بانه التوفیق و فات فاطمه در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پشاه
و شوه صحیحین قول است و اقوال دیگر نیز هست که از وجه صحت دور است و در قبح و رشب مدفون گشته
و نماز کرد بروی علی و بقول عباس گذارد و گویند روز دیگر ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما و
صحابه دیگر رضی الله عنهم با علی مرتضی شکایت کردند که چون ما را خیز نکردی تا شرف نماز بروی او ریختی

تصحیح

علی عذر گفت که بنا بر وصیت وی کردم که چون از دنیا بروم مرا شب و فن کنی تا چشم نامحرم چنانچه من نیت
 مشهور میان مردم و مذکور در وقت الاحباب و غیره این است و روایات و خبرها در شده ابو بکر صدیق فخری الله
 عنهما مدون او و بنیاز زهره و نماز گذاردن وی دشمنان بن عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
 نیز آمده و سابقاً و آخر و صل و وفات حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مذکور شد و در محل دفن وی رضی الله عنهما
 اختلاف است بعضی بر آنند که مرقد مطهره و رقیع است در قبه عباس آنجا که سائر اهل بیت نبوت آسوده ماند
 بعضی بر آنند که دفن اہم در بیت اوست که داخل مسجد شریف نبوی شده است و جنازه او را از خانه بیرون
 نبردند و الآن زیارت وی اہم در اینجا متعارف است و قول دیگر آمده که قبر وی رضی الله عنهما در مسجدی است
 در رقیع کہ پوی منسوب است در جنب قبه عباس باطل شریف و امام غزالی در زیارت رقیع ذکر این مسجد کرده
 و بنماز گذاردن وی وصیت کرده است در بعضی دیگر ذکر این مسجد شریف کرده و گفته اند کہ وی معروف است
 به بیت اعرن کہ فاطمہ زہرا در ایام حزن و مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از صحبت مردم توحش
 و جدائی گزیده در اینجا اقامت کرده بود و نیز گویند کہ این موضع خانه ایست کہ علی مرتضی در رقیع گرفته بود
 و الله اعلم و قول اول صحیح و موافق اخبار و آثار است و سعودی در مروج ذهب می آرد کہ در موضع
 قبور امام حسن و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق سلام الله علیہم جمیع سنگی یافتند بر و
 نوشته بر آن فاطمہ بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم سیدتنا و العالمین و قبر الحسن بن علی علی
 بن حسین بن علی و جعفر بن محمد علیہم التحیة و السلام ظهور این سنگ در سترتین و ثلاثاً ثانیاً بود و
 در قصه دفن امام مسلمین حسن بن علی آمده است کہ وی وصیت کرده بود کہ اگر مردم نماز گذارند کہ مرا
 در پہلوی جد من صلی الله علیه و سلم بسیار ند پس در رقیع پیش ما در من فاطمہ دفن کنید و با بچه مختار
 و قبر شریف این مکان است و محب طبری در ذخائر العقبی می آرد کہ خبر داد مرا یکی از مسلمانی کہ اخوت فی الله
 داشت با من کہ چون شیخ ابوالعاص مری تمیذ شیخ ابوالحسن شاذلی رحمۃ الله علیه زیارت رقیع
 میکرد پیش قبه عباس می ایستاد و بر فاطمہ زہرا سلام میکرد و می گفت کہ من کشف شد بر شیخ قبر
 فاطمہ درین موضع و حضرت شیخ کشف آیتی بود کہ بری گوید کہ در تراسی مدیہ بہت اعتقادی کہ از جدیت
 شیخ بود ہمین اعتقاد بود و تمنا آنکہ چیزیکہ این عبد الباقضیہ فوت امام حسن رضی الله عنہ نقل کرده است
 دیدم و یقین من با پنجه کشف شیخ خبر داده بود و زیادہ شد و گفت صحبت حدیث بر من بکشف شیخ ثابت

و صدق کشف شیخ حدیث ثابت گشته و الله اعلم باب و و هم در ذکر از این مطهرات و صلی الله علیه و سلم
 بر آنکه در و شترین چیزی بجزرت بر سالت صلی الله علیه و سلم از امور دنیا زمان بودند بوی خوش و گفته اند که
 در با شرت قوت سی نفر تا چهل نفر در آن است شده بود و لا جرم مباح شده او را چندین که خوابه که زن در
 نکاح خود در آورده و بدانکه نکاح بعد از حفظ نسل و بقای نوع انسانی میل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت
 است چه جنس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدید و ضعف قوی و عضا مجاری است و نفاخ و
 مساوات بقوت باه و شروت جماع و تکاویح همان توقیف و تحقیق بقصد آن امری مقرر و معروف و عادت
 مستمر و مستقر است میان مردان و محبت نساء و نکاح معدود از کمال نوع انسانی و در کمال افراد
 این نوع است و تمامه انبیا و رسل اهل نوح و تا اهل بوده اند الا عیسی و یحیی صلوات الله و سلامه
 علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام بر براتی که بود او را سوا
 شده بشوق صحبت ابراهیم خلیل بیکه شریفی آمد از جهت کمال شغفت او بوی ادققت صبر از
 و بی دانه و پیغمبر را علیه السلام نو و نو زن بود با وجود آن زن دیگر نکاح کرده تا تمام شد و سلیمان
 سه صد منگوه و هزار مرد بود و یک شب برسد زن طواف میکرد و بخاری از انس آورده که حضرت
 رسالت پنا و صلی الله علیه و سلم میگشت بر نساء نساء خود در یک شب و آنها از او تن بودند و
 روایتی نه و بودیم که حدیث یکم که داده شد او را قوت سه نفر و انما اوس و حجاب آمده که قوت
 اهل تن و در روایتی از حجاب قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح آمده است که هر یک از اهل جنت
 قوت سه مرد بود و در اکل و شرب و جماع و لهذا مباح بود آنحضرت را هر مقدار زمان که خواهد بود و دنیا
 کمال فضل و شرف و تمیاز است از سایر رجال امت و حکمت و بیکشیر نساء آنحضرت را آن بود که تا
 احکام درونی را که مردان را بعلم آن مآه بود و باست نقل کنند در زیارت تکلیف بقیام حقوق و حسن
 معاشرت و صبر بر محبت ایشان و تحمل عیبای رسالت و اقامت مشاقق عبادت نیز از فواید آن بود
 از آنچه نقل کرده شد تفصیل سلیمان علیه السلام و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم لازم نیاید چه در جنت
 و از فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیا صلوات الله و سلامه علیه و جمیع جنسان
 تمسک را آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحان مملک خود است که دیگر را
 بیشتر نباشد پس برای آنکه ابیت وی علیه السلام چند امثال شیرین یا ح بوی مخصوص که در انبیا که

باب دوم
 در ذکر از این مطهرات
 بجز نسیح

باید

در غیر وی پیدا و هویدا نبود و وی علیه السلام مغرب بود ملک و دنیا از معجزات وی بود و حدیث آمده است که حضرت رسول طراحمیر گردانیدند که نبی ملک باشی یا نبی عبد پس آنحضرت علیه السلام اختیار کرد که نبی عهد بود نه نبی ملک یعنی بندگی هزار پادشاهی است پس وقوف داشتند آنحضرت را بر حدیث و فقر و عبودیت و عزت سلیمان در سبط ملک و کثرت نسا و رفتن سر بر بر و پادشاهان ازین قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت و قوت تصرف سید مصلی الله علیه و سلم از کائنات و قرب عزت و حضرت صمدیت بیش ازین بود و این قوت و قدرت و تصرفات آنحضرت مصلی الله علیه و سلم تمام تر از آن بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود علیه السلام و دلالت میکند بر نبی یعنی آنهمه حدیث صحیح آمده که حضرت از مرد و جن در نماز بران حضرت آمدند و سواس و تفرقه افکند پس آنحضرت فرمود مصلی الله علیه و سلم می خواستم که او را بگیرم و بستون مسی شریف بر بندم تا که در کان اطفال مدینه بوی باری آگند ولیکن از دعای برادر خود سلیمان یا دعا آوردم و بگذاشتم یعنی هر قوت و تصرف در وی لیکن چون این تصرف در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشتند به جهت دعا و دعوت وی آنرا از پروردگار ترک آن کردم فانهم و بالبد التوفیق و آن حضرت مصلی الله علیه و سلم در میان زنان شریفه نوبت گما بدشتی و قیومت و ایوا و نقضه و جمیع حقوق اموری که بران قادر بود اما و محبت میفرمود خداوند این قسم و عدالت من است و آنچه مالکم من انرا و در اختیار من است و دلالت میکند مرا در آنچه مالک نیستم از این معنی در محبت و عیادت و در جواب عیادت مساوات میان ایشان از آنحضرت خلاف است که واجب بود و یا به محض گرم و تفضل و معرفت و تطیب قلوب ایشان بود و قول امام ابوحنیفه این است و با وجود این رعایت و ملاحظه این معنی کردی گویا که واجب است و الله اعلم و سیرت آنحضرت با زمان بهترین سیرت ها بود و میفرمود بهترین شما کسی است که بهتر است سیرت و معاشرت او با اهل و عیال و من بهترین شما هم اهل خود را چون غم سفر کردی در میان ایشان ترسد و هر که اقرعه افتادی وی را بروی مصلی الله علیه و سلم و حضرت حق سبحانه ازواج رسول خدا الهیات مومنین خواند و این در تحکم نکاح و در جواب احترام است نه در حکم نظر خلوت و با وجود آن نبات ایشان در حکم اخوات مومنین نیستند و بنا با واجهات و اجزای و جرات و نه اخوات ایشان و حکم خلوت و حالات و آنحضرت مصلی الله علیه و سلم تمام تر است در رجال و نسا را ازواج مطهره در افضل است

بزرگوارترین
ازواج سلکات

بر جمیع نساوت و ثواب و تقا با ایشان مضاعف است و فضل نساوت آنحضرت خدیجه عایشه زهرا
 و فضل این سه بر یکدیگر نیز است چنانچه تحقیق آن بساید و اختلاف کرده اند در عدد ازواج آنحضرت و
 ترتیب ایشان و عدد آنکه در از ایشان پیش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافت آنحضرت پیش از ایشان
 و آنهایی که خول گردیدند و خواهر آنکه خطبه کرد و سکن کرد و آنکه عرض کرد و نفس خود را بر آنحضرت
 و متفق علیه یا زهرا است شش از قریش خدیجه بنت خویلد و عایشه بنت ابی بکر و حفصه بنت عمر بن الخطاب
 و ام حبیبیه بنت ابرهه سفیان و ام سلمه بنت ابی اسامه و سوده بنت زینب و چهارم بر بیله انداز غیر قریش
 زینب بنت جحش و میمون بنت الحارث هلالیه و زینب بنت خزیمه هلالیه ام الماکین و چهارم بنت
 الحارث و علی فیر عریزه از بنی اسد زینب بنت جحش از بنی انصاریه و آنکه در نزد آنحضرت دو کس خدیجه و
 زینب ام الماکین و وفات شریف آنحضرت از زینب و خلافت آنکه اول زنی که تزویج کرد او را آنحضرت
 خدیجه است و تزویج نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی سبیح زنی را تا مرد و این شروع کرد و ذکر ایشان است
 تبریت ام المومنین خدیجه بنت خویلد بن سعد بن عبدالمغری بن قحطی بن کلاب بن مره بن کعب بن
 سوی متصل می شود نسب او نسبت شریف آنحضرت و قحطی او آنحضرت از اولاد قحطی غیر از خدیجه
 و ام حبیبیه و نگیری را نخواستند و کنیت او ام هند است و مادر او فاطمه بنت زاید بن الاصم از بنی
 عامر بن بوی بود و وی نخست تحت ابی طالب بن نیاس بن زراره بود و زارنده برای بوی الهی
 چند و ناله و اسم ابی طالب مالک و قبوله زراره و قبوله بند بود و بعد از آن تزویج کرد او را عقیق بن
 نایب تختانی و زال معجمه مخزومی پس زارنده برای بوی جاریه را که اسم او بند بود و کذا فی المواعظ در
 روزنامه الاحباب گفته پسری و غیره و هند اسمی است که مردوزن هر دو را بدان می نامند چنانکه
 جویری و بعضی تقدیم کرده اند عمیق را بر ابی طالب بعد از آن تزویج کرد او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 چند ریه او بود و عمر خدیجه در آنوقت چهل ساله بود و رسول خدا صلی الله علیه و سلم نسبت پنج سال
 بود و قبوله بست و یک سال و قول اول صحیح تربیت و بعضی سی سال نیز گفته اند و الله اعلم و بود
 خدیجه زنی فاضله عاقله حازه و در جاهلیت او را طاهره میگفتند و نسبی عالی وافر داشت و بنا بر
 قریش بعد از ابی طالب یا عمیق می خواستند که او را تزویج کنند و او قبول نمیکرد و بود وی رضی الله عنهما
 که عرض کرد بر آنحضرت انعمس خود را و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را با عمل خود پس آن

آنکه تزویج
 خدیجه کرد

آری

پاوی خمره تا در آمد بر خویلد بن سہدیس خطبہ کرد اور او تمام این کلام در سال بسبت و پنج کہ آنحضرت از سترگام
 قدم آورده و ضعیف با ترویج کردند مذکور شدہ است و ہر خدیجہ بسبت و پنج جوانہ شتر بود و روایتی دووازہ واقع
 و ہب آورده اند کہ خدیجہ در واقعہ دید کہ آفتاب از آسمان در خانہ او فرو آمدہ است و بود آن اتفاق کہ
 منتشر شدہ چنانکہ در مکہ مطیبہ بیچ خانہ نماز الاکہ بان نمود گشت چمن بیدار شد واقعہ را با بسبب خود
 در قہ بن نوافل عرض کرد تعبیر خواب وی بدان کرد و ہمینہ آخر زمان تیرا ترویج خواہد کرد و خدیجہ رضی اللہ
 تعالیٰ عنہا اول کسی است کہ بحقیقت شرافت اسلام دریافت و تصدیق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمود
 و اسوال خود را و طلب عنای او صرف کرد و ہمہ اولاد آنحضرت از و کور و انما از وی ابو ذر الا ابرہیم
 رضی اللہ عنہم کہ از باریہ قطیفہ بود و معاشرات او بحضرت بسبت و پنج سال یا بسبت و چہا و جمال وفات کرد
 پیش از ہجرت بود و پنج سال یا سہ سال و ہمراہ شصت و پنج سال و وفات او در رمضان سال دوم از
 ہجرت در قبرہ چون مدفن گشت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود تقییر او را آمد و دعای خیر کرد
 و نماز جنازہ ہنوز شرفی حاصل شدہ بود و آنحضرت بعوت وی بسیار بلول و مخموم گشت و سال وفات
 او را عام الحزن نام است و فضائل و مناقب او بسیار است و بسبت و فضیلت وی کہ فاطمہ زہرا
 از شکم وی بود آورده اند کہ آنحضرت ہر غمی او اندوختی او آزاری اگر از گزیر تویش میکشید ہب بیدار گشت
 خدیجہ کشادگی پذیرفت و شاد و میبود و چون رجوع کرد بہ منیمو و رضی اللہ عنہا آنحضرت بیست و
 تحیف می نمود و ہر شکل آسان میگردد و در صحیحین از حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ سئل
 علیہ السلام بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت یا محمد این خدیجہ است تحقیق آورده است ترا
 طرفی کہ در وی طعام و شراب است و چون بیاید ترا بخوان بروی سلام از پرور گما روی او از شایان
 او را بخانہ برفت از قصب کہ نیست بانگ و فریاد در وی او نہ تعب و نہ شیخ و قاف و صدا
 مر و آید کلاواک و در ہجرت خانہا خواہد بود از یک مر و آید از عبد الرحمن بن زبیر آوردند کہ گفت
 آدم علیہ السلام بہ سبتیکہ من سید البشر ہر روز قیامت مگر مروی از فریت من پیوہر پیشین کہ نام
 پاک او احمد است فضل او ہمد است او را ہر من و ہر یکی اگر نہ عطا و معاونت دادہ شدہ بود
 خون نوز و ہر من ہر من خون شد یعنی باعث شدہ بظہر کلاواک شہد است دوم اعانت کرد او را
 خدا تعالیٰ بر شیطان اولین مسلمان شد و کافر شد شیطان من آخر صالہ لان کہ انکہ و الطیبی

و این حدیث از حضرت صلی الله علیه و سلم نیز روایت می کنند که از خود فرموده گو یا آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آدم علیه السلام را پرسید و بیان کرد و الله اعلم و هر چه تقدیر میشود که مراد بزر و جد خدیجه است
 رضی الله عنها و روایت کرده است امام احمد از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت آنحضرت صلی
 علیه و سلم فضل نسا را اهل جنته خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم ابنته عمران و حمیمه امه زفرعون
 رضی الله عنهن و گفته است شیخ ابوالدین بن العراق خدیجه رضی الله عنها افضل اموات المؤمنین است
 و بر قول صحیح مختار و بعضی گفته اند عایشه رضی الله عنها اتقی و شیخ الاسلام زکریا انصاری در لایحه گفته
 افضل از و از جمله خدیجه و عایشه است و در افضل این دو خلاف است و تصریح کرده است ابن حنبل
 افضل خدیجه از جهت آنچه ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده عایشه را بنگامی که
 گفت عایشه آنحضرت را به تحقیق روزی گردانیده است ترهتر از خدیجه اراده کرده و صدیقه ذات خود را در
 تقضیل کرده خود را بر خدیجه پس فرمود آنحضرت لا و الله روزی آنگردانیده است مرا خدا تعالی بهتر
 از خدیجه ایمان آورد پس خدیجه در وقتیکه تکذیب کردند مرا مردم و داد مرا مال خود را بنگامی که محروم
 گردانیدند مرا مردم و پرسیده شد این دلیل که کدام یکی ازین دو فاضلتر است گفت خدیجه زیرا که خواست
 عایشه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام خواند خدیجه را جبرئیل از پروردگارتعالی
 سلام بر ایشان محمد پس خدیجه افضل باشد پس گفته شد مر این داد و پس مردم یکی افضل است عایشه
 تا فاطمه گفت این داد و بدرستی که رسول خدا گفته است فاطمه گوشت پاره من است پس بر من
 من گوشت پاره رسول خدا صلی الله علیه و سلم هیچ کی با گواهی سید بعد این را قول وی صلی الله
 علیه و سلم فاطمه را ایاری نیستی تو که باشی سید انساء اهل بینه مگر مریم و احتجاج کرده است کسیکه
 تقضیل داده است عایشه را که وی را آخرت بانمی خواهد بود و در جبهه فاطمه با علی و پرسیده شد شیخ
 تاج الدین سبکی درین سلم پس گفت آنچه اختیار میکنم ماه کیش من کنم بان خدا را این است که فاطمه بنت محمد
 افضل است پسترا و شریفی وی خدیجه پسترا عایشه است دلیل کرد بانچه پیش گذشت و اما حدیثی
 که خیر نساء العالمین مریم بنت عمران ثم خدیجه بنت خویلد ثم فاطمه بنت محمد ثم حمیمه امه زفرعون جواب
 داده است ازین ابن حنبل و بانکه خدیجه که تقضیل داده شد با فقبا لاموت نسا فقبا سیادت و اختیار
 کرده است سبکی که مریم افضل است از جهت این خبر و از جهت اختلاف در نبوت وی آهی و گفته است

۱۲۱۳

والیامام بن القاسم که سبق خدیجه و ماشیروی در اول اسلام و تقویت و نصر و قیام و سه درین عهد باها
خود و نفس خود شریک نیست و را هیچ کینه عایشه و نه غیره و از اجابت المؤمنین و ماشی عایشه در
آخر اسلام و جل وین تبلیغ آن باست و در یافتن وی از است چیز بر آنکه شریک نیست او را و در آن کینه
و نه غیر او و موجب افتیاز است از غیر خود و ذکر آنکه فی الموابب الذمیه و حاصل این وجه باعتبار جهل
حیثیات است و اما عالم سو و هجرت زمره فتح میمن بن قیس بن عبد شمس بن عبد و قرشیه نام است
وی بنسب حضرت در لوی متصل می بود و کنیت او ام الا سود و او را و همکس بنت قیس سلام
آورد و که شرفیه را اوایل بعثت و بود تحت ابن عم خود که نامش سکران بن عمر بن عبد شمس بود و سوسل
بن عمر و شوهر او نیز اسلام آورد و هم او را و از وی پسری داشت عبد الرحمن نام و سو و با سکران هجرت
حاشیه نموده بود و هجرت ثانیه و مرد زوج بعد از قدم بکه شرفیه و برو آتی امر و همیشه پس تروج کرد او را
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکه مطهره بعد از فوت خدیجه رضی الله عنها پیش از آنکه عقد کند بعایشه رضی
عنها و این قول قتاده و ابی عبیده است و ذکر کرده است این عقیده بر این قول را و بعضی گفته اند تروج کرد
بعد از عایشه رضی الله عنها و جمع میکنند میان این دو قول با آنکه عقد عایشه پیش از سو و باشد و قول
سو و پس از عایشه و تروج و نکاح الطلاق کرده میشود بر هر دو معنی اگر قیاد بر بنم عقد است نه دخول
و آورده اند که سو و رضی الله عنها چون از حبشه بکه شرفیه آمد و خواب دید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر او
آمد و پای برگردن او نهاد و شوهر را از او افتد خویش خبردار گردانید شوهر گفت راست میگوئی غنقریب
من خواهم مو پیغمبر ترا خود بخوست باز در واقع دید که وی حکم کرده است ما ما را آسمان بروی افتاد آن
را نیز با شوهر بریان کرد شوهر گفت اگر است میگوئی غنقریب من خواهم مو پیغمبر ترا خود بخوست همان روز سکران
خسته شد و بعد از چند روز وفات یافت سو و حلیله بان تا در سال دهم از نبوت بعد از وفات خدیجه
الله عنها آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و آنوقت و همش چاه صدر در هم کرد و هجرت نمود بدین مطهره
و چون کبر سن او را یافت در سال هشتم از هجرت طلاقش او و قول صحیح آنست که اراده طلاقش کرد
شبی بر سر راه آن سر و صلی الله علیه و سلم نشست وقتی که بنانه عایشه رضی الله عنها شرفیه میسر
یا رسول الله من از تو هیچ طبع ندارد و آنزوی شوهرم نماند و لیکن میخوامم کنه ای قیامت و از و اج
مطهره تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه صدقیده رضی الله عنها بخشیدم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

از قصد طلاق وی گذشت یا رجعت کرد باختلاف قولین و از ابو هریره رضی اللہ عنہ آمده است کہ حضرت
 در حجۃ الوداع با زنان خود فرمود کہ این حجۃ الاسلام بود و کارگزاران ساقط شد بعد ازین روی احصیویت
 شمرد و از خانه خود بیرون نہ برآمد پس بعد از آن آنحضرت بعد از روی پنج میرفتند الا سووہ و زینب بنت جحش
 و کثرت با بعد از پنجم بر پاہ سوار نشویم چنانکہ ما را وصیت فرمودہ است رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 مرویات سووہ در کتب متداولہ پنج حدیث است از ابوبکر یک حدیث و بخاری اقی در سنن باربعہ مرویست
 و وفات او در شوال سنہ اربع و خمیسین در زمان امارت معاویہ کذا فی اللیالی من قولی برہنت کہ وفات او
 در اواخر خلافت امیر المؤمنین عمر است رضی اللہ عنہ گویند کہ سووہ طول قامتی و معنی بنجایت مفروض است
 عمر گفت او را در شب بر او از ندا سما و نبت عمیس گفتہ کہ من در چشم دیدم کہ برای زنان نعش تریب
 میدہند پس نعشی ساختند و سووہ را بر آن نعش برداشتند تا او اول کسی بود کہ برای وی نعش تریب
 دادند خطاب رضی اللہ عنہ چون آنرا دید سما و نبت عمیس او را کرد و گفت ستر تما شکر اللہ و بعضی
 گویند نعش برای زینب بنت جحش ساختند کذا فی روضۃ الاحباب و تحقیق آمده است کہ نعش ساختن
 سما و نبت عمیس بر افاطمہ زہرا بود رضی اللہ عنہا و وفات حضرت زہرا مقدم است پس کوئی عنہا
 اول کسی باشد کہ برای وی نعش ساختند عایشہ صدیقہ و خنساء بکر صدیقہ کنیت او ام عبداللہ نسبت
 خواہند دادہ وی عبداللہ بن الزبیر است و نبت ابی بکر است و خواست کرد وی رضی اللہ عنہا از حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم کنیت را فرمود و کنیت کن اسم این خمت خود عبداللہ بن الزبیر و در روایتی آمده است
 کہ چون زائیدہ شد عبداللہ بن الزبیر جنیک کرد و او را آنحضرت و اندخت آب و بہرین مبارک خود و بہرین
 و فرمود بچایشہ کہ وی عبداللہ و تو ام عبداللہ و ام وی ارومان است بضم را و فتح نیز آمده است بنت عامر
 بن عویمر از بنی کنانہ نخست بھیر بن مطعم نامزد شدہ بود پس خطبہ کرد او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 و ترویج کرد او را بحضرت و وی شش سالہ بود و زفاف کرد بہنیمہ مطہوسہ شہین از جہت در آخر شہرہ
 و وی نہ سالہ بود شرح ترویج زفاف وی سابقا گذشتہ است و بعد عایشہ رضی اللہ عنہا کہ دوست
 میداشت نکاح در او شوال بخلاف آنکہ در جاہلیت کردہ میداشتند آنرا و گفت نکاح من و زفاف من
 در شوال شدہ است کہ ام یکی از زنان مجبو تہنجد نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین و بہر آنحضرت
 او را بعضی سفار خود پس یاد میکرد او را و می گفت و ام و ساء رواہ احمد و درت صحبت عایشہ و عمار

از ابوبکر

او با حضرت علیه السلام نه سال بود و وقت وفات آنحضرت ششده ساله بود و بود وفات وی شریک
 عنما در سنه سیج و خمین و واقعه ای گشته است تا شنبه نهم ماه رمضان سنه ثمان و خمین بود
 عمر شریف وی شصت و شش سال و وصیت کرده دفن کرده شود در قریه و شرب و نماز گذارد بر سر
 ابو بکر بود و خلیفه مروان بر رویه مظهره در ایام معاویه و متولی شد و دفن او را قاسم بن محمد بن ابی بکر
 بن عبد الرحمن بن ابی بکر بود و وفات او بیوت طبعی بود آنکه میگوند معاویه کند چاهی را بر در خود پوشید
 سر آنرا و طلبید عایشه را بیاخت پس افتاد روی او مرد کذب افترا است از دهنش و تروج نکرد آنحضرت
 بکر را جزوی نشده و ترائی بودی را و روایت کرده که از حضرت وی رضی الله عنهما سقطه و کینه ام عبد الله
 باقتبار آنست و ثابت نشده است این روایت صحیح آنست که این کینه نیست عبدالله بن ابی بکر
 و فضائل و مناقب عایشه صدیقہ رضی الله عنہا بیرون از حد شمار است و بود وی رضی الله عنہما فقها
 و علمای و خصی او و بلغا و از اکابر فقیهان می بینند قول است از بعض سلف که رفع حکام شرعی از وی معلوم
 شده و در اخبار وارد شده خدا تلمیذ و تکلم من نزد ائمه روایت کرده اند از وی جماعه کثیر از وی بنامند
 از عروه بن الزبیر روایت که گفت ندیدم هیچ احدی را احلم از عایشه بجانی قرآن و احکام حلال و
 حرام و اشعار عرب علم انساب این دو بیت از اشعار او است در مدح رسول صلی الله علیه و آله
 ولو سمعوا فی مصر او صاف خنده لما بذلوا فی سوم یوسف من نقدہ لوامی زلیخا لور این حسنه
 لا اشرن با فی طبع القلوب علی الابدی و از اعظم فضائل و مناقب وی محبت حضرت رسول الله است
 صلی الله علیه و سلم او را شد محبت و از انس بن مالک رضی الله عنہما روایت که گفت اول دوستی
 که در اسلام پیدا شد و دوستی بنی بکر بود با عایشه و بصحت پیوسته که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیوست
 که دوست ترین او میان نزدیکان فرمود عایشه گفتند از مروان فرمود پدر وی و با از عایشه کرد
 است که پیوسته شد که کدام یکی با تا و میان محبوبتر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت فاطمه
 پس گفته شد از مروان گفت زوج او و چه تطبیق آن خواهد بود و الله اعلم که از جمله نساء الاحباب عایشه بود
 و از اولاد فاطمه و از اولاد بیت علی و از نسای ابو بکر و جوه و حیثیات مختلف است و از عایشه آمده است
 که گفتند و صد میزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بغلین مبارک خود روزی و حال آنکه من چپ خود
 می بلیم در روی آن سر و نظر کردم دیدم که عرق از چین مبارک وی ریزان بود و از آن عیترت

انوار تابان است در جمال و نوحی حیران بود حضرت بجانب من نگاه کرده گفت چه بوده است ترا که
حیران غده ای عایشه گفتم یا رسول الله در شبه نورانی تو عرق کردی پیشانی تو حیران بودم پس
آنحضرت بخوابت و نزد من آمد میان هر دو چشم من بود او فرمود خبر آنکه اندام عایشه خیار با سرت
منی گسردی منک مسرور گردانیده نشدی تو از من چنانکه مسرور گردانیده شده ام من از تو یعنی
ذوق و سرور من از تو بیشتر از ذوق و سرور من است از من دور بود او آنحضرت در میان دو چشم
مبارک عایشه انصاف و آفرین است بر عایشه که چشم محبت و معرفت در جمال آنحضرت دیدیم صریح
نازم چشم خود که جمال تو دیده است طبعیت ای خنک چشمی که حیران دوست به وی جایون دل کنگن
بریان دوست به و مسروق که از اکابر تابعین است و قتی که از عایشه صد بقدر روایت کردی میگفت
حدثنی الصدوق بن ابی حمزة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و گاهی میگفت حبیبی عیبی الله
امارة من السماء و مفاخرت وی رضی الله عنها بفضیلت و غزرت وی بر سایر ازواج مطهرات و حدیث نبوی
بر وی مشهور است که میگفت آنحضرت بگری غیر من نخواسته و این فضل خاص است در زن که دست
نمود و گیری شده وزن بگره و تبر و انوس تری باشد نر و شوهر و شوهر نر و وی و پیش از آنکه آنحضرت
مر آنجا در جبریل صورت مراد حریر با پاره بوی نمود و گفت زوجه هست و در روایتی این از زوجه هست و دنیا
و آخرت یعنی صورت زن تست که مصور ساخته اند و تصویر در آن زمان حرام نبود و نیز در عالم نام بود
که عالم شاست و در حدیث بخاری و مسلم آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عایشه میفرمود و فرمود بیهام
در خواب شب آورد آنرا فرشته در سر قد از حریر و سه قلع از حریر سفید و عرب سبزه و منی مطلق نر
آمده و اگر اینچنین عمل کنند قبر باشد زیرا که در حدیث آمده که جبریل آورد صورت عایشه را و فرمود که
والله اعلم پس میگوید فرشته این زن تست باین شکل شامل پس دور کنیم از روی سبزه را تا گاه که
همان صورتی که دیده بودم ترا در نام مقصود و ما تحت صورت تست که دیده بودم می گویم در نام اگر اینچنین
از نزد خداست انضا میکند ای کار یعنی او میکند زنده و میرساند هر این زن را و در این شرط تحقیق
تقریر است و انهار شوق در غیب در آن است و این منتهی عظیم است در صد بقدر که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از رسیدن بوی محبت و شتاق جمال پر انوار وی گردانید زانجا که یکبار
یوسف علیه السلام را در خواب پیاشوق فرغتی وی شد اینچنانکه سرور کائنات بود و در حدیثی دیگر

عایشه